حقیقت

۱۴ آبان ۱۳۵۶

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران

«قانون اساسی» و مبارزهٔ مردم در راه دموکراسی

اخیرا بیانیه‌ای باامضای ۵۸ تن از روشنفکران و عناصر سرشناس جنبشهای مسالمت‌آمیز گذشته در تهران انتشار یافته و در آن پس از شرحی در محکومیت کردار خلاف قانون اساسی و ستمگریهای حکومت مطلقه‌ی شاه در ۲۴ سال گذشته، از تمام "افراد و گروههای اجتماعی" دعوت شده است که "در راه تحقق" یکرشته خواستهای دموکراتیک و اجرای قانون اساسی مشروطه با امضاء کنندگان بیانیه "همصدا شوند." خواست‌های طرح شده در بیانیه در واقع بعنوان مبانی وحدت قوای دموکراسی در ایران در مبارزه‌ی کنونی برعلیه رژیم خودکامگی و قلدری شاه طرح شده‌اند، و از اینرو بررسی و دقت در آنها ضروریست. این خواستها چنین‌اند:

"۱) اجرای تجزیه ناپذیر اصول قانون اساسی ایران

"۲) آزادی زندانیان و تبعید شدگان سیاسی

"۳) الغای نظام تك حزبی و آزادی احزاب، مجامع مذهبی و اتحادیه‌های صنفی

"۴) آزادی مطبوعات و انتشارات

"۵) آزادی عقاید و نشر افکار

"۶) انحلال مجلسین شورای ملی و سنا، انحلال انجمن های شهر و تجدید انتخابات بر اساس آزادی رأی همگانی

"۷) احیای استقلال قوه‌ی قضائیه و اعاده‌ی صلاحیت عام دادگاههای دادگستری و انحلال جمیع مراجع قضائی اختصاصی

"۸) انحلال کلیه‌ی سازمانها و دستگاههائی که به آزادیهای فردی و اجتماعی مردم تجاوز نموده و در این راه از ارتکاب خشونتهای آشکار و پنهان مستمرا روی گردان نبوده و نیستند

"۹) تعقیب و مجازات قانونی کلیه‌ی متجاوزان به حقوق اساسی و منافع مردم و جامعه

"۱۰) تحکیم و پیشبرد موجبات اجرای حقوق بشر از طریق الحاق ایران به "پروتکل ضمیمه‌ی میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی." "

خواستهای بالا، چنانکه از کلیت مضمون سیاسی آنها برمیاید، فرمولبندی دیگری از همان مطالبات بورژوازی ملی و لیبرال و روشنفکران آن در شرایط بحرانی کنونی است و ما قبلا در مقاله‌ی "درباره‌ی رویدادهای اخیر" ("حقیقت" شماره‌ی ۱۱) بدانها برخورد کرده‌ایم. بعلاوه عناصر متشکله‌ی امضا کنندگان بیانیه، که در کل جزئی از مخالفت لیبرالی مسالمت‌آمیز اخیر را تشکیل داده و برخی از ایشان از عناصر سرشناس اینگونه مخالفت درگذشته میباشند، نیز حکم بر واقعیت فوق میدهد. شکی نیست که انتشار بیانیه و اعلام چنین مطالباتی، که جوانبی از مطالبات دموکراتیك مردم را نیز بیان میکند، در خود شأن عملی است شجاعانه از سوی روشنفکران آزادیخواه بورژوازی و عناصر قدیمی جناحهای لیبرال و اصلاح طلب نهضت‌های گذشته، که دوباره پا به میدان مبارزه گذارده در برابر استبداد و عاملان جنایات و خیانت های ۲۴ سال گذشته قد راست میکنند. اعلام چنین مطالباتی در بیانیه‌ها، اعلامیه‌ها و سخنرانیهای روشنفکران آزادیخواه بورژوازی و ملیون قدیم، که بتازگی رواج گرفته است، در شرایط ظلمانی ایران که انقلابیون تا این زمان بتنهائی تمامی بار مبارزه را بدوش میکشیدند، در عمل بمعنای ورود یك نیروی کمکی است از سوئی دیگر ــ اگرچه نیروئی ضعیف، حاضر به مبارزه‌ی محدود و مسالمت‌آمیز. این نیرو تا اینجا و در این حدود متفق جدیدی برای جنبش انقلابی ما و از اینرو به زیان دشمن اصلی و تسریع کننده‌ی عوامل انقلاب است. تا اینجا و در این حدود بیانیه‌ی یادشده و مطالبات سیاسی آن کیفر خواستی است علیه استبداد مطلقه

از سوی قشرهای تازه‌ای از طبقات مردم ایران که در پی طبقه‌ی کارگر، رانده نشینان، دانشجویان و نیروهای دموکرات و رادیکال روشنفکران با مطالبات خود و بشیوه‌ی خاص خود قدم بمیدان مبارزه گذارده‌اند. در مبارزه‌ی میان جنبش لیبرالی مسالمت‌آمیز و حکومت خودکامه و دست نشانده‌ی شاه، میان آزادیخواهان بینابینی و عاملان اصلی حکومتهای کودتا و "انقلاب سفید" ــ دشمن اصلی همه‌ی مردم ایران ــ طبقه‌ی کارگر و همه‌ی نیروهای دموکرات انقلابی بیشك از این جنبش و از دادخواهی‌های آن در برابر ستمگریهای حکومت دفاع میکنند.

ولی "همصدا شدن"، یا بعبارت دیگر، وحدت "افراد و گروههای اجتماعی" بر اساس یك برنامه‌ی لیبرال و مسالمت جویانه، که دستی به ترکیب اساسی رژیم حاضر نمی‌گذارد، از سوی نیروهای انقلابی ایران معنائی جز گذشت در برابر دشمنان اصلی مردم نمیتواند داشته باشد. در اینجا ما با ارائه‌ی برنامه‌ی یك مبارزه‌ی "قانونی" در چارچوب قانون اساسی مشروطه روبرو هستیم. بنا به ادعای ناشران بیانیه تنها با مبارزه برای تحقق چنین برنامه‌ای است که میتوان به "احیای حاکمیت مردم" موفق شد. لازم به اشاره به این واقعیت تاریخی نیست که تا کنون هیچگاه مردم حاکمیتی بر میهن خود بمعنای واقعی کلمه نداشته‌اند که اکنون "احیا" گردد و از اینرو نه "احیاء" بلکه استقرار حاکمیت مردم بیان هدف مبارزه‌ی مردم است. ولی تا آنجا که بکاربرد این لفظ دارای بار تاریخی و معنای خاص برای بورژوازی ملی ایران است ما بعدا به شکافتن آن نیاز پیدا خواهیم کرد.

درباره‌ی برنامه‌ی یك مبارزه‌ی قانونی در چارچوب قانون اساسی باید تأکید کرد که این برنامه اصلا به درد طبقه‌ی کارگر انقلابی و توده‌های ستمدیده‌ی ایران نمی‌خورد و بمعنای انصراف از انقلاب و رهائی است. "اجرای تجزیه ناپذیر اصول قانون اساسی ایران"، که در واقع شاه بند خواستهای مخالفت لیبرالی کنونی بوده و تمام دادخواهی بیانیه در محدوده‌ی آن عرضه شده است، هیچ معنای دیگری مگر اجرای سلطنت مشروطه نمیدهد. زیرا اجرای تجزیه ناپذیر قانون اساسی مشروطه در بهترین شکل خود بمعنای قبول حکومت بورژوازی در کنار سلطنت و دربار همراه با حفظ مالکیت ارضی بزرگ و حقوق و امتیازات آن است. این بیان دیگری از همان شعار عقب مانده و سازشکارانه‌ی "شاه سلطنت کند نه حکومت" میباشد که بورژوازی ملی و لیبرال ایران و مدعیان فرصت طلب آن در نهضت کارگری بارها در گذشته کوشیده‌اند مبارزه‌ی مردم ایران را برای دموکراسی در محدوده‌ی آن حبس کنند و از پیشروی جامعه بسوی انقلاب جلوگیرند.

قانون اساسی ایران بعلت ناپیگیری انقلاب مشروطه در عین برسمیت شناختن برخی از حقوق دموکراتیك مردم برای استبداد که دستگاه سلطنتی پوسیده و ضدخلقی نماینده آنست به زیان مردم و برای مالکیت ارضی کهن که زیربنای این استبداد است بزیان دهقانان، یعنی بزیان اکثریت قاطع مردم ایران، حقوق و امتیازاتی قائل شده است. روستاهای ایران همچنان روستاهائی عقب مانده و در معرض ستمگری و استثمار و تجاوزات مالکان، مأموران دولت بوروکراتیك، ژاندارمها و کمپرادورها و بهیچ رو شرایط آزادی اکثریت قاطع مردم ایران، یعنی دهقانان، تأمین نشده است. اصلاحات ارضی بورژوا ــ فئودالی شاه و امپریالیسم آمریکا برخلاف منافع دهقانان و منافع دموکراسی صورت گرفت و از لحاظ مضمون اقتصادی آن نیز

بقیه در صفحه‌ی ۲

قادر به فیصله دادن به مسئله‌ی ارضی نبوده است. قانون اساسی ایران نیز بکل مسئله‌ی دهقانان، یعنی مسئله‌ی اساسی دموکراسی، را نادیده گرفته است. چگونه میتوان از "حاکمیت مردم" بر اساس قانون اساسی مشروطه سخن گفت، ولی بر فقدان حق هرگونه حاکمیت اکثریت این مردم در روستاهای ایران بر اساس همین قانون اساسی چشم فرو بست.

قانون اساسی ایران دارای دو مضمون متناقض دموکراتیك و ضد دموکراتیك در کنار هم است، که هریك دیگری را محدود میکند و از اینرو مردم ایران نمی‌توانند خواهان "اجرای تجزیه ناپذیر" آن شوند، بالعکس باید این قانون تجزیه شود، و این دو مضمون بطور آشکاری در برابر هم قرار گیرند. بورژوازی ملی و لیبرال خواهان "اجرای تجزیه ناپذیر" قانون اساسی، یعنی اجرای سلطنت مشروطه، است. معنای سیاسی آن در شرایط کنونی انجام پاره‌ای اصلاحات بورژوا ــ دموکراتیك در روبنای سیاسی جامعه، در دستگاه دولتی و بوجود آمدن امکان تشکیل حکومت این بورژوازی در کنار کمپرادورها، مالکان و دستگاه سلطنتی میباشد. بورژوازی آزادیخواه و روشنفکرانش از سوئی مخالف حکومت مطلقه و ستمگریهای آن‌اند و از سوی دیگر از انقلاب توده‌های مردم که حاکمیت خود این بورژوازی را نیز زیر سئوال قرار میدهد واهمه دارند. ولی در ایران دو "گروه

بیاد سردار انقلاب ایران

"من برای آن جان در کف گرفته با بدخواهان ملك و ملت به مبارزه برخاستم که مردم را از زیر زنجیر استبداد خلاص کنم."

ــ ستارخان

بنا به یکرشته برآوردهای تاریخی اکنون صد و ده سال از تولد ستارخان سردار ملی میگذرد. بدین مناسبت و نیز از آنجا که تمام روندهای درونی بحران کنونی و انکشاف آنها بار دیگر از حرکت جامعه‌ی ما بسوی یك بحران انقلابی حکایت میکند، بجاست از ستارخان، رهبر راستین نیروهای انقلابی ایران در دوران انقلاب مشروطه و بزرگترین گرد آزادی ایران معاصر یاد کنیم.

ستارخان محبوب‌ترین چهره‌ی تاریخ معاصر ایران است، که دوست و دشمن جز به نیکی از او یاد نکرده و نمیکنند. در دیده‌ی توده‌های ستمدیده‌ی ایران ستارخان همیشه چون سرداری بزرگ که از میان خود آنها برخاسته قیام آنانرا رهبری میکند، چون منادی آزادیشان، بوده و میباشد. حال آنکه مرتجعین و دشمنان آزادی در برابر هیبت تاریخی و جایگاه بلند او در میان مردم ایران چاره‌ای جز آنکه سر فرود آورند و تملقش را گویند نداشته‌اند.

ستارخان از میان توده‌های رنجبر برخاست و پیش از هر چیز پرورده و برانگیخته‌ی آنان بود. او رهبر پیگیرترین جناح نیروهای دموکراتیك و ملی ایران در زمان خود، یعنی مجاهدان آذربایجان، بود. هسته‌ی اصلی مجاهدان آذربایجان را تهیدستان شهری، دهقانانی که در جستجوی آب و نان سر به شهرهای آذربایجان و قفقاز گذارده بودند (و در آن زمان آذربایجان مهمترین مرکز چنین کوچهای دهقانی میبود)، لایه‌های پائینی و درحال تجزیه‌ی پیشه وران و مانند آنان، تشکیل میدادند. به عبارت دیگر آنان مایه از آن توده‌ی عظیم و درحال گسترشی در شرایط سقوط جامعه‌ی فئودالی ایران می‌گرفتند که بعلت موانع تاریخی و کندرائی انکشاف سرمایه‌داری ایران و در نتیجه‌ی نبود صنایع مدرن از تبدیل شدنشان به پرولتاریای صنعتی معاصر جلوگرفته شده بود. ستارخان خود نیز دهقان زاده‌ای بود که مدتها پیش از آغاز انقلاب مشروطه در جستجوی آب و نان به کارهای گوناگونی درآمد و چندی در کار ساختمان راه آهن و کانهای نفت در قفقاز به کارگری پرداخت. یاران او چون حسین خان باغبان، باقرخان سالار ملی و دیگران همه از اینگونه بودند. با طلوع انقلاب مشروطه‌ی ایران ستار بهمراه همان قشرهای رنجبری و نیمه پرولتاریائی، که او خود یکی از آنها بود، به عرصه‌ی مبارزات اجتماعی کشیده شد و در رأس این اقشار و با تکیه بر آنان بود که قیام کرد. ستارخان نه طبقه‌ی درحال تکوین بورژوازی ایران و نه خرده بورژوازی ایران، یعنی پیشه وران، صاحبکاران کوچك، خرده فروشان و غیره، هیچیك از این دو طبقه را نمایندگی نمیکرد! بلکه او نماینده‌ی

همان اقشار یادشده، یعنی نماینده‌ی آن بخش از توده‌های شهری بود که آبستن و آماده کننده‌ی مصالح متشکله‌ی طبقه‌ی انقلابی معاصر، طبقه‌ی پرولتاریای صنعتی، بودند. از اینرو امروز طبقه‌ی کارگر ایران حق دارد که خود را میراث‌دار واقعی قیام دورانساز آنان و رهبر کبیر آن، ستارخان، بشناسد.

در تاریخ معاصر ایران هیچ رویدادی به بزرگی و ارجداری قیام ستارخان، و دارای تأثیر شگرفی که این قیام بر سراسر جامعه‌ی ایران داشته است، نبوده است.

با کودتای اشرافیت فئودالی ایران بسرکردگی محمدعلی شاه و بدستیاری قداره بندان روسیه‌ی تزاری، که از پشتیبانی تلویحی استعمار مسوده‌ی

بقیه در صفحه‌ی ۵

یادداشتی درباره تناقضات درون طبقات حاکمه

تشدید رقابت های میان انحصارات و کشورهای امپریالیستی در مواقع بحرانهای سرمایه‌داری بر سر بازار، منابع مواد خام و استثمار مردم کشورهای عقب مانده، هجوم کالا بسوی بازارهای این کشورها، خروج بیش از پیش ثروت های ملی و غیره از یکسو زمینه‌ی مساعدی برای یك مخالفت لیبرالی در برابر حکومت در جامعه بوجود میاورد و از سوی دیگر ناخشنودی و مقاومت اقشاری از بورژوازی کشور را که دلال یا شریك سرمایه‌ی خارجی نبوده و سرمایه‌اشان معمولا در صنایع مصرفی و سبك داخلی، تجارت داخلی و برخی امور صادراتی و مانند آن متمرکز شده است برمی‌انگیزد و بدینسان بیك مخالفت ملی در میان آنها دامن میزند. چنانکه در "حقیقت"، شماره‌ی ۱۱، گفته شد چنین مخالفت و مقاومتی اکنون در ایران بوجود آمده و درحال گسترش است. از سوی دیگر شرکاء و نمایندگان بومی انحصارات و کشورهای امپریالیستی، که در کشاکش فزاینده‌ای بسرمیبرند، بر حسب موقعیت و نقش مسلط یا غیرمسلط خود در اقتصاد و سیاست جامعه و حدود بند و بست خود با دارودسته‌ی فاشیستی و دلال صفت حاکم یا در مقابل این جریان لیبرالی موضع میگیرند و یا آنکه موقعیت خود را در دامن زدن به آن برای تضعیف موقعیت رقبا و تأمین امتیازات بیشتر و وضع مستحکم تری در جامعه ذینفع دیده و در زمانهائی با آن دارد همکاری و همدستی میشوند و بدان پامیدهند. بعلاوه نیروهای امپریالیستی گاه در اوضاع و احوال بحرانی از جنبش لیبرالی برای مبارزه با جنبش انقلابی و به انحراف کشاندن خلق موقتا بهره جوئی کرده و میکوشند بر آن سوار شوند.

قبل از پرداختن به اصل بحث باید تأکید کرد که یکی از مسائل مهم جنبش انقلابی همانا تمیز دادن دقیق تفاوت میان این دو رشته تضاد میباشد، که یکی به تضاد میان بورژوازی ملی و لیبرال و طبقات ممتاز حاکمه و دیگری به تضاد درونی طبقات ممتاز حاکمه مربوط میشود. هرگونه مخلوط کردنی مایه‌ی انحراف در سیاست و تاکتیك پرولتاریا شده یا به ایورتونیسم راست و یا به قافیه بافی "چپ" و سکتاریسم منجر خواهد گشت.

و اما چنانکه در شماره‌های پیشین نشریه اشاره کرده‌ایم، تناقضاتی که در درون طبقات حاکمه رو به رشد گذارده‌اند از لحاظ مضمون اقتصادی آنها تناقضاتی است مربوط به رشد خاص سرمایه‌داری در ایران که بعلت پیوندهایش با امپریا

بقیه در صفحه‌ی ۵

www.iran-archive.com

"قانون اساسی" . . .

اجتماعی" کاملا متضاد خواهان تجزیه‌ی این قانون اساسی و تجزیه‌ی مطلق آن هستند ، تجزیه‌ای که علیرغم تمایلات بورژوازی لیبرال ملی ،که در بین دو صندلی نشسته است ،بنفع این یا آن یکی از ایندو گروه صورت میگیرد و همه را به موضعگیری نسبت به یکی از این دو ناچار میکند .یکی از ایندو گروه یعنی اشرافیت نیمه فئودالی حاکم ،کپیرادورها و دلالان وعمال امپریالیسم و در رأس آنها شاه و دستگاه سلطنتی اویند ،که بیش از نیم قرن به کودن ترین افراد جامعه نیز نشان داده‌اند که خواهان تجزیه‌ی قانون اساسی ،تجزیه‌ی آن بنفع جزء ضد دموکراتیکش و پروراندن همه جانبه‌ی این جزء ،میباشند و برای پاسداری از قدرت و سلطه و حاکمیت خود به استبداد و فاشیسم در داخل و بند و بست و حمایت امپریالیسم در خارج نیازمندند. و اما گروه دیگر ،یعنی اکثریت قاطع مردم ایران و بویژه میلیونها توده‌های غارتشده و محروم دهقان ایرانی ،زاغه نشینان و تهیدستان شهری و در رأس آنها طبقه‌ی کارگر ایران ، که نتایج دموکراسی‌های نیم بند و بی‌بنیاد و سازشکاریهای بورژوازی را با استبداد و امپریالیسم در ادامه‌ی محرومیت اجتماعی خود و ستمگریهای بی‌حساب هیئت حاکمه و تعدیات فاشیستی حکومتهای کودتا و رژیم "انقلاب سفید" به حقوق اجتماعی و انسانی مردم ،دیده‌اند نیز خواهان تجزیه‌ی قانون اساسی ، تجزیه‌ی آن بنفع جزء دموکراتیکش و پروراندن همه جانبه‌ی این جزء میباشند و برای تحقق یك رژیم دموکراتیك و تأمین سلطه و حاکمیت خود چاره‌ای جز قائل نشدن هیچ حق و امتیازی برای دشمنان خود ندارند .

انقلاب مشروطه‌ی ایران ناپیگیر بود و در نیمه راه از حرکت بازماند و بروی سازشی میان بورژوازی و اشرافیت فئودالی و شاه توافق کرد . قانون اساسی ایران انعکاسی از این ناپیگیری و سازش بود. پس از آن بارها قانون اساسی ناقص مشروطه ،که حقوق و امتیازاتی برای مالکان و دستگاه سلطنتی قائل شده و مسئله‌ی دهقانان را نادیده گرفته بود ، مورد دستبرد هیئت حاکمه بویژه پادشاهان پهلوی قرار گرفت ،بارها لگد شد و بدور افکنده شد ، تا امروز که هیچ اثری از اجزاء دموکراتیك آن باقی نمانده است . مردم ایران بیش از نیم قرن درباره‌ی این سازش سیاسی که حکم قانون اساسی یافته و روش دستگاه سلطنتی نسبت به حقوق دموکراتیك مندرج در آن و معنای عملی حقوق و امتیازاتی که بزیان دهقانان و بنفع مالکان ،بورژوازی بوروکرات و زاندارمها و پادشاهانشان قائل شده‌اند ،تجربه‌ی خونین دارند . مردم نمیتوانند به گذشته بنگرند و در حد ناپیگیریها و سازشهای انقلاب مشروطه بایستند و سرنوشت خود را بدست بورژوازی و مالکان لیبرال و مماشات جو بدهند . برای نیل به دموکراسی و "حاکمیت مردم" نه " اجرای تجزیه ناپذیر قانون اساسی" بلکه متشکل شدن وآماده شدن برای یك انقلاب توده‌ای عاجل ترین کار است ،انقلابی که تمامی سیر تحولات اقتصادی و اجتماعی جامعه‌ی عقب مانده و خفقان زده‌ی ما و بحران سیاسی کنونی بالاجبار آنرا پیش میاورد و همه‌ی نیروهای سیاسی را به موضعگیری فرامیخواند.

عده‌ای از روشنفکران رادیکال ما و حتی شاید عده‌ای از ایشان که خود را چپ و مارکسیست می‌پندارند ممکن است توجیه کنند ،و در واقع هم توجیه میکنند ،که این یك تاکتیك است و" اجرای تجزیه ناپذیر قانون اساسی" بهرحال بهتر از عدم اجرای آن ،یعنی ادامه‌ی حکومت دیکتاتوری فاشیستی کنونی است ،و شرایط مبارزه‌را فراهمتر میکند .ولی از این توجیه گران اقدامات بورژوازی ،که رویزیونیستها پیشکسوت ترینشان هستند ، باید پرسید : چند بار باید مردم بدنبال این بورژوازی و زعمای آن افتند و ناپیگیریهای آنان رابعنوان تاکتیك و یا مانور سیاسی بخود بقبولانند ، از راه اصلی خود ،راه مبارزه‌ی آشتی ناپذیر با دشمنان داخلی و خارجی ایران منحرف شوند ،و در آخر با شکست و ناکامی روبرو گردند ؟

آیا توجیه گران گوناگون لیبرالیسم بورژوائی و "تاکتیك" های آن بهتر نیست اجرای " تجزیه ناپذیر" قانون اساسی‌یی را که طلب میکنند با واقعیت تجزیه‌ی مکرر آن در عمل توسط تمامی حکومتهای ۷۰ سال گذشته مقایسه کنند . شما هزار بار هم بگوئید که " شاه باید سلطنت کند نه حکومت " ،ولی باز این سلطنت است که حکومت میکند و این سلطنت ۵۰ سال است که حکومت کرده است . شما بازهم با استناد به قانون اساسی بگوئید که " پادشاه از مسئولیت مبراست " وزرا باید در برابر مجلسین مسئول باشند ،ولی این تخت و تاج ۵۰ سال آزگار است که مسئول جنایت ها ،خیانت ها ،حق‌کشی‌ها و کشتارهای پیاپی از مردم ایران بوده است و ۵۰ سال است که این وزرای مسئول شریك جرم و پرورانده‌ی این دیکتاتوری فاشیستی بوده‌اند . از " باید " ها بگذریم وبه آنچه بوده وشده است ومیباشد پاسخ دهیم: تکلیف این حکومت واین مسئولیت چیست ؟ آیا" اجرای تجزیه ناپذیر قانون اساسی "شما اجازه میدهد که به تکلیف این حکومت ومسئولیت رسیدگی کنیم ؟ آیا بهتر نیست که فعلا به مواد " تجزیه ناپذیر" قانونیی که مکرر توسط این حکومت وشاه " مبرا از مسئولیت" تجزیه شده وحتی به آنها تخطی شده است، کاری نداشته باشیم وقبل ازهرچیز بحساب این تجزیه کنندگان برسیم .

اگرسخن برسرحاکمیت مردم است، مردم ابتدا باید به حساب آنهائی که حق حاکمیت آنها را از نشناخته ،حاکمیت ارتجاعی وفاشیستی خود رانحمیل کرده اند ،برسند وآنگاه که باین حساب رسیدند ، قانون اساسی حاکمیت خود رانیز بدست خود خواهند نوشت .تمام مسئله اینست که حاکمیت کنونی حاکمیت مردم نیست وازاینرونمیتواند این حاکمیت راهم تحقق دهد .حاکمیت مردم یعنی مردم حکومت کنند!ولی ما دیدیم مالکان بزرگ ،کپیرادورها، دلالان وجاسوسان امپریالیسم حکومت میکنند، مردم چگونه میتوانند حکومت کنند ؟ مسئله همه برسراینست کی حکومت کند .مردم تنهاهنگامی قادر به تحقق حاکمیت خود هستند که این حکومت رابراندازند وحکومت خود راتشکیل دهند! واینکارنه بامطالبه‌ی اجرای قانون اساسی ازاین حکومت بلکه باجاروکردن این حکومت امکان پذیراست. البته منظورنمایندگان بورژوازی لیبرالیسم ملی ما از" حاکمیت مردم" ،حاکمیت مردم در حال حیات وقابل شمارش، که اکثریت آنهاکارگران ودهقانان تشکیل میدهند ،نمیباشد، بلکه منظور " حاکمیتی نظیرحکومت جبهه ملی درقبل از کودتای ۲۸ مرداد است .بزعم آنان شرکت نمایندگان بورژوازی ملی درحکومت موجود ،حکومتی که دستی به ترکیب دستگاه دولتی آن نخورده بود ،بمفهوم حاکمیت مردم است .بیهوده نیست که ناشران بیانیه دربیان هدف سیاسی خود از" احیای حاکمیت مردم" ،یعنی ازاحیای حکومت هائی از قبیل حکومت جبهه‌ی ملی صحبت میکنند ـ حکومتی که در کنار خود شاه و دربار و ارتش ضدخلقی و دستگاه پلیسی و قتل و زنجیر ،بی‌حقوقی دهقانان و سلطه‌ی جابرانه‌ی مالکان ،پایگاههای نفوذ و اعمال قدرت امپریالیسم وغیره وغیره همه را میداشت وکارگران و دهقانان یعنی اکثریت مردم یك نماینده هم محض نمونه نمی‌توانستند به مجلسی ،که برای خودش هم آزادی نداشت ،بفرستند . آینده‌ی چنین " حاکمیت مردمی" را در ۲۸ مرداد ۳۲ دیدیم. تاریخ بهتر از هر بررسی تئوریکی از حکومت آن دوره نشان داد چه کسانی در واقع حاکمیت داشتند . "حاکمیت مردمی" که نه اکثریت مردم ،یعنی کارگران و دهقانان ،در آن شرکت داشته باشند و نه ارتشی برای دفاع از خود داشته باشد و نه دشمنان مردم را سرکوب و قدرت اقتصادی و سیاسی آنان را در روستا و شهر درهم شکند ویا حتی یکیشان را محض نمونه مانند مبارزان توده‌ای که در زندانها همچنان میپوسیدند به زندان بیفکند، البته حاکمیت مردم نیست ،حاکمیت دیگران است که عده‌ی قلیلی از مردم هم خود را بدان واردکرده‌اند و چندان کاری هم نمیکنند و یا نمیتوانند بکنند .تجربه‌ی خونین ۲۸ مرداد اگر یك درس آموخته باشد این درس اینست که هدف مبارزه‌ی مردم چنین حاکمیت هائی نمیتواند و نباید باشد، که برای تحقق حاکمیت مردم اولا باید حاکمیت دشمنان مردم را درهم شکست و ثانیا مردم ،خود مردم ،یعنی اکثریت قاطع مردم ،یعنی طبقه‌ی کارگر، دهقانان و پیشه وران شهری ،باید به حکومت رسند .

البته درست است که در آن زمان آزادیهائی هرچند محدود وجود میداشت که اکنون همه را استبداد مطلقه درهم کوبیده است ،و اینکه هر فردی که تشنه‌ی آزادی است نسبت به ترور واختناق کنونی افسوس آن آزادیهای محدود و بهره‌هائی که از آنها میتوانست گرفته شود میخورد . بیشك آزادیهای دموکراتیك ،هرچند هم محدود ،بریده بریده و خرد باشد ،برای انکشاف مبارزه‌ی کارگران و همه‌ی مردم مفید است و از اینرو هیچگاه نباید از مبارزه برای اصلاحات سیاسی وعقب نشاندن حکومت مطلقه در اینجا یا آنجا چشم پوشید،لیکن پیروزی در چنین مبارزه‌ای و تحقق چنین اصلاحاتی وعقب نشاندن حکومت در اینجا یا آنجابمعنای تحقق حاکمیت مردم نیست ،بلکه فقط شرایط را برای مبارزه در راه حاکمیت مردم ممکن است مساعدتر کند .

از اینرو برای نیل به حاکمیت مردم شعار طبقه‌ی کارگر آگاه نه " اجرای قانون اساسی" ،بلکه باید سرنگونی حکومت استبدادی ـ فاشیستی کنونی باشد .

از اینرو برای نیل به حاکمیت مردم طبقه‌ی کارگر آگاه نه آنکه حکومت قانون اساسی مشروطه را از شاه و هیئت حاکمه‌ی سفاك مطالبه کند ،بلکه باید با اعتصاب و تظاهرات ،تبلیغ و تهییج و ایجاد و بسط تشکیلات ،همه‌ی مردم را برای برپا کردن یك انقلاب قهرآمیز آماده کند .

ما در اینجا دیگر به بررسی اجزای برنامه یا خواستهای طرح شده در این بیانیه نمی‌پردازیم ، چه این اجزاء ،درست و نادرست، در چارچوب یك کلیت رفرمیستی ،در چارچوب کلیتی که یك مبارزه‌ی صرفا قانونی ،محدود و مسالمت جویانه را مطرح میسازد طرح شده است . تمام بدبختی بورژوازی اصلاح طلب و روشنفکران آن اینست که حاضر به فعالیت جدی زیرزمینی و ساختمان یك تشکیلات مخفی نیستند ،و دست زدن به مبارزه‌ی انقلابی بدون فعالیت و تشکیلات مخفی میسر نیست.

خواستهای مردم ایران ،که طبقه‌ی کارگر باید در مبارزه در راه دموکراسی و تحقق حاکمیت مردم پیش کشیده همه را به اتحاد بروی آنها فرابخواند ،خیلی روشن است :

مردم ایران خواهان برچیدن بساط تنگین و پوسیده‌ی سلطنت ،بستن دربار پهلوی و رسیدگی به حساب ۵۰ سال جنایات خاندان پهلوی‌اند !

درهای زندانها و سیاهچالهای رژیم محمدرضاشاهی باید گشوده شوند ،زندانیان و تبعیدشدگان سیاسی آزاد گردند !

تمام جنایتکاران و دشمنان آزادی ایران ودر رأس همه ،اعضای خاندان پهلوی ،اعضای حکومتهای کودتا و " انقلاب سفید" ،امرای ارتش ،ساواك، زاندارمری و شهربانی باید به کیفر خود برسند !

ارتش باید فورا ازعمان خارج شود وجنایتکاران جنگ درعمان به مجازات برسند !

مزدوران آمریکائی از ایران باید خارج شوند ، تمامی هیئت‌های نظامی‌و اقتصادی آمریکائی ـ ایرانی منحل گردند !

برای کارگران : احقاق یك قانون کار دموکراتیك وعادلانه و تشکیل کمیته‌های نظارت کارگری بر اجرای آن ، آزادی اعتصاب !

برای دهقانان :برچیدن تمامی مؤسسات و شرکت‌های غارتگر دولت کنونی ،مصادره‌ی همه‌ی زمینهای شاه ،مالکان بزرگ ،کپیرادورها و شرکت‌های امپریالیستی ، تشکیل انجمن‌های دهقانان با انتخابات خود اهالی دهات بدون شرکت مالکان ،بوروکرات‌های دولت ،رباخواران و زاندارمها ،و سپردن اصلاحات ارضی بدست این انجمن‌ها !

برای همه‌ی مردم ایران : تشکیل یك جمهوری دموکراتیك بر اساس آزادی کامل جمعیت‌های سیاسی ،مذهبی و صنفی برای همه‌ی طبقات وقشرهای مردم ،آزادی کامل مطبوعات ،سخن‌وتبلیغات، آزادی اعتصاب و تظاهرات ،آزادی تمرین نظامی و حمل سلاح جهت دفاع از دموکراسی و میهن .

مردم ایران ،که بارها قانون اساسی ناقص و مثله شده‌ی مشروطه را با این رژیم سفاك تجربه کرده‌اند نمیتوانند نه با این رژیم وارد مذاکره شوند و نه به این قانون ،که حقی برای دهقانان ، کارگران و سایر زحمتکشان قائل نشده‌است،رضایت دهند .

مردم ایران بیش از ۷۰ سال است که در راه آزادی ایران ،در راه دموکراسی و استقلال ایران، کشته داده‌اند ،رنج و شکنجه کشیده‌اند ،به محرومیت های بزرگ و طولانی دچار شده‌اند . مردم ایران در تمامی این مدت طولانی تمامی نصایح و رهنمود های بورژوازی لیبرال و سیاستمداران آن را با ریختن خون خود و با سر خوردن به دیوار کودتاها و رژیم های پلیسی و فاشیستی آزموده‌اند . مردم باز نمیخواهند امید خود را به " انتخابات آزاد" مجلس شورای کنونی و فرستادن چند نماینده‌ی ملی در میان خیلی از نمایندگان ارتجاع و امپریالیسم و با وجود حکومت قل و زنجیر دستگاه دولتی کنونی ببندند . دیگر بس است !

مردم خواهان بستن در مجلس کنونی و فراخواندن یك مجلس مؤسسان ملی از طریق یك انقلاب توده‌ای و تجدید نظر در قانون اساسی مشروطه بنفع یك رژیم دموکراتیك واقعی هستند .

یادداشتی در . . . .

لیسم و محدودیت بازار وعقب ماندگی ایران بسرعت جنبه‌ی انحصاری پیدا کرده و با تناقضات درونی انحصارات وکشورهای امپریالیستی رابطه دارد . این تناقضات بطور عمده بصورت کشاکش میان بخش دولتی اقتصاد که در دست دارودسته‌های معینی بوده و دارای خصلت بوروکراتیك و فعال مایشائی فئودالی است و بخش خصوصی اقتصاد که در اینجا منظور قشرهای فوقانی سرمایه‌داران بزرگ و انحصارطلب خصوصی (صنعتی‌وتجاری و مالی و بانکی) میباشد رخ مینماید و در زمانهای بحران‌های اقتصادی با برجستگی کامل بروز میکند و حکومت را به یك دوره بحران سیاسی دربی افکند .

البته باید توجه داشت که تعریف چنین تضادی بعنوان تضاد میان بورژوازی بوروکرات و بورژوازی کمپرادور ،بدون روشن ساختن منظور خود ، نادرست است ،چه بخش بوروکراتیك بورژوازی نیز دارای هزاران بند با امپریالیسم و انحصارات امپریالیستی بوده و دارای خصلت دلالی میباشد .

در بررسی پایه‌های طبقاتی حکومت استبدادی ـ فاشیستی شاه در ایران باید توجه داشت که برقراری و ثبات این چنین حکومتی تنها با تکیه بر دو نیروی طبقاتی حاکم یعنی طبقه‌ی مالکان بزرگ ارضی و طبقه‌ی بانکداران ،تجار بزرگ و بورژوازی بزرگ و انحصارطلب امکان پذیر است ،که با حمایت امپریالیسم و با غلبه‌ی یك نیروی امپریالیستی معین (آمریکا) بوجود آمده است ! لیکن این استبداد و فاشیسم بنا بر طبیعت خود منافع یك دارودسته را بر دارودسته‌های دیگر ترجیح میدهد و در تقسیم منافع از امکانات خود در دستگاه دولتی وزد و بند های مستقیم خود با امپریالیسم برعلیه دستجات دیگر سود میجوید . در ایران حکومت خودکامه‌ی پهلوی از لحاظ سیاسی درعین دفاع از منافع عمومی وجمعی طبقات حاکمه در برابر خلق نماینده و پاسدار منافع گروه معینی از ایشان یعنی دربار پهلوی و عده‌ای از بزرگترین فئودالها و سرمایه‌داران دلال و بانکدار و انحصارگر که با دربار روابط نزدیك دارند میباشد ،که با قدرت دولتی درآمیخته ، متکی به ارتش و دستگاه پلیسی و دراندهای عظیم دلالی دولت برای امپریالیسم (نفت) و باج ستانی از همه‌ی طبقات بوده و مورد حمایت یك نیروی امپریالیستی‌اند . رژیم خودکامگی شاه و دستگاه سلطنت از لحاظ مضمون اجتماعی ـ اقتصادی خود اولا نماینده‌ی بقایای روابط فئودالی ـ پدرسالاری و امتیازات سیاسی اشرافیت و دربار قرون وسطائی است و ثانیا نماینده‌ی سرمایه‌داری بوروکراتیك ،که از طریق غارت بی‌امان مداخل دولتی و زد و بند با امپریالیسم بوجود آمده ، میباشد .

از اینرو بیرون زدن تضاد میان دارودسته‌ی فاشیستی حاکم و دارودسته‌های دیگر طبقات حاکمه ، میان دربار سلطنتی و اطرافیانش وعده‌ای از مالکان ارضی ازجمله رؤسای عشایر ، میان

بقیه درصفحه‌ی ۵

www.iran-archive.com

گزارشی از ماشین سازی تبریز

وضعیت کنونی صنایع ایران ازموقعیت مجموعه‌ی اقتصاد ایران جدا نیست و بحران عمومی اقتصادی کشور امن صنعت رانیزگرفته وآنرابرکود کنانیده است. ازاینرومیشترکارخانه های ایران اکنون کمتر از ظرفیت خود تولید میکنند وبسیاری روبورشکستگی نهاده اند. اوضاع صنایع سنتی چون نساجی و فرشبافی در این میانه روشن است ونیازی بتوضیح ندارد. اما این رکود صنعتی تنها بدین بخشها خلاصه نمیشود و دامنگیرهمه صنایع وحتی رشته های مونتاژ امپریالیستی نیز گردیده است.

بحران کنونی اقتصادی جهان امپریالیستی وانعکاس آن در ایران بهمراه ویرانی هرآنچه که از تولید داخلی بجای مانده بود درمجموع شرایطی را ایجاد کرده اند که حرکت سرمایه ها اگربسوی فرار ازکشورنباشد ناگزیربسوی رشته های غیرتولیدی متوجه است که هم سودی بیشتر ارند وهم این منفعت سریعترقابل کسب است. ازاینروست که سرمایه گذاری درپروسه‌بازی زمین وامورتأسیسات وساختمان وبازرگانی وارداتی روبافزایش است درحالیکه در صنایع وبویژه کشاورزی بدینگونه نیست وبی مناسبت نیست که امروزه بیش از ۵۰ درصد شرکتهای جدید التأسیس درامورمعاملات زمین وساختمان هستند، که اگراین مسیرحرکت سرمایه نیزآنچنانکه بنظرمیرسد مسدود گردد دیگررکود اقتصادی ایران کامل است. بعلاوه سیاست درهای بازرژیم وورود همه گونه کالاهای امپریالیستی که خود بخشی ازهمان انعکاس بحران جهانی وراهی جهت انتقال این بحران بایران است باعث شده است که تولیدات صنعتی حتی نوع مونتاژی آن درمقابله بااین واردات به ناگهان تولید مجبور گردند. باینها میباید عوامل دیگری چون کمبود برق و خاموشیهای مکرر، اشکالات حمل ونقل ووضع بنادر که درد بیرسید ن قطعات مؤثرند، گرانترشدن مواد اولیه وقطعات وارداتی وکمبود نیروی کارماهرانیز اضافه کرد که همگی مزید برعلت میشوند واوضاع راکند صنایع راراکد ترمیکنند.

اکنون بسیاری ازصنایع ایران کمترازظرفیت خود تولید میکنند. صنایع اتومبیل سازی درسال ۱۳۵۵، ۱۲۰۰۰۰ اتومبیل سواری تولید کرده است حال آنکه ظرفیتش تا ۱۵۰۰۰۰ اعلام شده است. (فایننشال تایمز- ۲۵ ژوئیه ۱۹۷۷) وکارخانه ی ایران ناسیونال باظرفیت تولید ۱۳۱۷۰۰ اتومبیل سواری، اتوبوس ومینی بوس وکامیونت، سال گذشته مجموعا ۹۷۳۳۰ دستگاه تولید کرده است (کیهان- ۲۴ مهر ۱۳۵۶). برخی دیگرازکارخانه ها درمقابل واردات ازخارج دیگرکارشان ازاینهم گذشته است واساسا تولیدشان رامدتی متوقف کرده اند که از آنجمله است کارخانه فولاد گروه شهریار در راهسوا ز که مدت ۱۸ ماه تولید ش راشوف ساخت (ف.ت.- همانجا) وامروزه روبورشکستگی گذارده است و قراراست دولت مدیریتش رابرعهده گیرد. وضع دیگر رشته های صنایع باصطلاح سنگین وپایه ای نیز از این بهترنیست. کارخانه‌ی ذوب آهن اصفهان همه ساله ضرر میکند. تولید کارخانه‌ی ماشین سازی اراک درسال گذشته ۵۰ درصد کاهش داشته است و آلومینیوم سازی همین شهربیش از ۷۰ میلیون تومان ضرر کرده است. (ف.ت.- همانجا) کارخانجات تراکتورسازی وماشین سازی تبریزنیزازاین قاعده مستثنی نیستند. نخست درباره‌ی کارخانه تراکتور سازی تبریزبد نیست اشاره کنیم که درحقیقت این کارخانه‌ی "مرحمتی" رویزیونیستهای رومانی مونتاژ کننده است ونه سازنده. این کارخانه درسال ۱۳۴۶ شروع بکارکرد وقراربود پس از ۷ سال ازمونتاژ ۵۰۰۰ تراکتوراونیورسال رومانی به تولید مستقل ۱۰۰۰۰ تراکتور برسد، ولی امروزه پس ازگذشت ۸ سال هنوزساخت قطعات اصلی مدل اونیورسال رومانی آغازنشده است وتنها تعدادی قطعات ریخته گری وورق کاری در این کارخانه ساخته میشوند که جمعا ۱۵ درصد قیمت فروش تراکتوررا تشکیل میدهند وبقیه‌ی قطعات ازرومانی وارد شده ودراینجا مونتاژمیشوند. ازسال ۱۳۵۴، این کارخانه مونتاژتراکتورهای مسی فرگوسن انگلیسی رانیزآغازنمود. درد رحال بسیاری ازتراکتورهای مونتاژشده نیزخرید ارید انمیکنند ودرانبار خاک میخورند (۸۸۴ تراکتوردرسال ۱۳۵۵ بسه فروش نرفته اند- کیهان- همانجا) واینهم باتوجه بویرانی کشاورزی وخانه خرابی تولید کنندگان کشاورزی‌جای هیچگونه تعجبی ندارد. بهرحال این کارخانه فعلاتنهابااکمکهای دولت ازمحل اعتبارات عمرانی کشورروی پای خود ایستاده است وتاکنون ۶۲۲/۴ میلیون تومان صرف کمک باین کارخانه شده است حال آنکه سرمایه‌ی ثبت شده‌ی کارخانه فقط ۲۵ میلیون تومان است (کیهان- همانجا).

کارخانه ماشین سازی تبریزنیزوضعی بهمین منوال دارد. درسال ۱۳۵۵، بخش ریخته گری کارخانه با ۷۰٪ ظرفیت وبخشهای دیگربا ۵۰٪ و کمترکارمیکردند (اکونومیست لندن- ۲۸ اوت ۱۹۷۶) واین کارخانه ازسال ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۵ بترتیب ۴۲، ۳۶ و ۳۷ میلیون تومان زیان کرده است وباوجودی که سرمایه اش ۵ میلیون تومان است تاکنون ۶۶۷/۸ میلیون تومان ازمحل اعتبارات عمرانی کشوربرای ادامه حیات کمک دریافت داشته است. (کیهان- همانجا) گزارش زیر، بیان مفصلتری ازاوضاع کارخانه‌ی اخیرالذکرست.

بدون اغراق باید قبول کرد که ماشین سازی تبریز ازلحاظ فنی مجهزترین کارخانه درایران میباشد. محصولاتش، ماشینهای پایه ای برای صنایع میباشند که بعنوان ماشینهای اولیه‌ی صنعتی بحساب میایند این کارخانه، ماشینهای تراش، ماشینهای صفحه تراش، ماشینهای مته کاری، ماشینهای سنگ زنی وماشین پرس... میسازد. باتوجه باینکه برای تولید محصولات صنعتی باین ماشینها احتیاج است اهمیت آن ازلحاظ صنعتی آشکارمیگردد. قسمتهای مختلف این کارخانه شامل مدل سازی، ریخته گری، کارگاههای مختلف برای انجام عملیات ماشین کاری مانند تراشکاری، سنگ زنی، مته کاری وغیره وکارگاه های مونتاژمیباشند. شاید این کارخانه تنها کارخانه ای درایران باشد که یك ماشین راخود ش می‌تواند ازاول تاآخرتولید بکند. یعنی اینکه مدلسازی قطعات ومدل قطعات رابسازد وریخته گری این قطعات ساخته شوند ودرکارگاههای مختلف عملیات مختلف ماشین کاری انجام گرفته وبالاخره مونتاژ گردند. بعنوان مثال بعضی ازماشینهای تراش کاملا ساخت این کارخانه میباشند.

لیکن کارخانه اویباین بزرگی وجهزی بوك است ومانند خانه های کاغذی که باوزیدن کوچکترین بادی درهم میریزند، میباشد. این کارخانه توسط جکسلواکیها ساخته شده وکارخانه مادر درجکسلواکی میباشد ایران نقشه های محصولات وروش انجام عملیات بر روی قطعات وچیزهای لازم دیگربرای تولید محصول راازآنان خریده است. تمام قطعات وابزارکه بکار میروند وساخته میشوند براساس استاندارد جکسلواکی بنام CSN میباشند. علاوه ازاتمام کارشناسان جکسلواکی عضوهیاونقشه های مارابرداشته ببرند ویگویند مابشماهیچ ابزاری نخواهیم داد، این کارخانه نخواهد توانست محصولی تولید نماید. کارهای قسمتهای مختلف توسط کارشناسان جکسلواکی انجام میگیرد واگرقرارباشد تغییری درطرحی برای قطعه‌ای داده شود، توسط آنان صورت میگیرد. تمام قطعات راآنان طراحی میکنند ودرواقع این کارخانه مانند کارخانه ایست درقلب جکسلواکی که فقط کارگران ایرانی درآن کارمیکنند. البته جکسلواکی هم ازاین راه منفعت خوبی بجیب میزند: اولاکه تعدادی ازافراد آنان درکارخانه کارمیکنند وحقوق خوبی میگیرند واز طرف دیگرازآنجائیکه تمام قطعات وابزاربراساس استاندارد جکسلواکی است، آنان لوازم یدکی وابزار رابه ماشین سازی تبریز میفروشند ودرضمن چون ریخته گری بازده بسیاربسیارکمی دارد ودرحدود ۷۰- ۶۰ درصد قطعاتی که میسازد اسقاط هستند بنابراین قطعات رابصورت خام (یعنی اینکه در ریخته گری ساخته شده وفقط عملیات مختلف ماشین کاری ازقبیل تراشکاری، سنگ زنی وغیره برروی آنان انجام میگیرد) میفروشند. بسیاری اوقات ماشینها بصورت کاملا درست شده به ایران میرسند ودراین جاپس ازرنگ زدن وچسباندن مارك ماشین سازی تبریزباسم محصول ماشین سازی تبریز میفروشند. برای روشن ترشدن موضوع بعنوان مثال اگر ماشین سازی تبریز تصمیم بگیرد ماشین مته جدید تولید نماید، اول نقشه هاو روش انجام عملیات ماشینکاری برروی قطعات وابزارمخصوص وغیره راازکارخانه مادر میخرد وبعد هم کارشناسان آن کارخانه میآیند و درایجاآنرابرای ما میسازند. البته ساختن این ماشینهانیزبرحسب قرارداد هائی که ماشین سازی تبریز می بندد اغلب، بدین نحواست که درسال اول باید تعدادی مشخص ماشین درست شده و نیمه درست شده که قسمتهای مختلف ماشین رادراینجا بهم پیچ ومهره میکنند، خریداری کند ودرسالهای دوم وسوم قطعات رامیخرد ودراینجامونتاژمیکنند وبالاخره کارخانه‌ی مادراجازه یافتن خود شان لیسانس میدهد تاکارشناسان اواین ماشین مته رادراین کارخانه بسازند وفرد اهم اگر طرحها هارابرند، ماشین سازی قادربه ساختن آن محصول نخواهد بود.

رفقااین معنی صنعتی شدن نیست. این وابستگی به امپریالیسم است. حالا میخواهند امپریالیسم غربی باشد یانوچه سوسیال امپریالیسم شرقی. ماشین سازی‌تبریزکه اسمشرکت سهامی خاص است درواقع یك کارخانه دولتی است وابسته به سازمان گسترش ونوسازی. ساختمان این کارخانه درحدود ۱۰ سال پیش آغازشد و الان ۶ -۵ سالی است ازآن بهره برداری میکنند. محصولات آن همانگونه که دربالا آورده شد ماشینهای تراش، ماشینهای صفحه تراش، ماشینهای مته و ماشینهای سنگ زنی میباشند. البته ناگفته نماندکه بسیاری ازاوقات، محصولات کاملا تمام شده ازخارج وارد شده که دراینجاپس ازرنگ زدن وچسباندن مارك ماشین سازی بعنوان محصول ماشین سازی تبریز به بازارعرضه میشوند.

دریکی دوسال اخیر، آلمانیها و انگلیسی ها یواش یواش‌جای جکسلواکیهارادرکارخانه میگیرند. دراخاب ماشین سازی تبریز، چهارشرکت دیگر تأسیس شده که درواقع بخشی ازماشین سازی‌تبریز میباشند. اینان پمپ ایران، کمپرو لیفت تراك سازی سهند ونساجی سوسن میباشند. محصولات پمپ ایران، پمپهای سانترفیوگال میباشند. کارخانه مادردرآلمان است، اغلب قطعات بصورت خام می‌آیند ودراینجاپس ازانجام عملیات ماشین کاری مونتاژمیگردند. لیفت تراك سازی سهند، لیفت تراك مونتاژ میکند وکارخانه مادردرانگلستان است. در اینجالیفت تراکهامونتاژمیشوند. البته لازم بتوضیح است که مونتاژسطوح مختلفی دارد. سطحی که درمورد این محصول انجام میگیرد بدین ترتیب است که بخشهای مختلف بصورت یکپارچه میآیند ودراین جاقطعات باچند پیچ ومهره به یکدیگرمتصل میگردند. مثلا موتوربصورت یکپارچه وارد میشود ودرواقع قبلا مونتاژشده و همچنین سایربخشهای ماشین نیز بهمین منوال هستند ودراینجاکارفقط پیچ و مهره بستن است. شرکت دیگرکمپرو کمپرسورمونتاژ میکند وکارخانه مادردرانگلستان است ومونتاژآنهم مانند لیفت تراك میماند. وبالاخره نساجی سوسن که ماشینهای نساجی مونتاژمیکند وکارخانه مادر درآلمان است واخیراشروع بکارکرده است. دراین جانیزمونتاژمانند لیفت تراك وکمپرسورمیباشد. ناگفته نماندکه تازگیهاصحبت ازاینست که کارخانه ماشین سازی‌تبدیل به کارخانه اسلحه سازی بکنند و گاهگاهی اینجاوآنجاازآن صحبت میشودکه البته نمیتوان صحت ویاسقم آنراتأیید ویاتکذیب کرد.

درحدود ۳۲۰۰ نفردرماشین سازی کار میکنند که ۵۰۰ نفرآن کارمند هستند که شامل کارداری، مهندسین و تکنیسینها وسرکارگرهامیشود و بقیه کارگرند. مدیرعامل این شرکت دکتر حمید رفیع زاده باجناحی شاهپورغلامرضاست که آدمی پست فطرت وضد کارگرست. از ۱۲ ماه سال او ۶ ماه درارویاوامریکا و ۳ ماه درتهران وگاهی هم درتبریز است وسری بکارخانه میزند. اومدت تقریبا دو سال است که مدیرعامل شده است. باعوض شدن مدیرعامل، رؤسای قسمتهای مختلف نیزعوض شدند، یعنی اینکه مدیرعامل جدید، دراروند سنه خود ش راسر کارآورده است. لیکن هنوزدربعضی ازقسمتها، رؤسای قدیمی قوی‌رانتوانسته اندعوض کنند وصف بندی دواردوی قدیمی ها وجدیدها درمقابل یکدیگروجود آمده وتضاد بین آنان، وضع خراب کارخانه راخرابترکرده است. این کارخانه سال گذشته درحدود ۳۰ میلیون تومان ضررکرد وبطوری که گفته میشود ماهیانه ۲- ۱ میلیون تومان بهره‌ی بدهی هایش استکه باقرض‌گرفتن ازبانك به بانك میپردازد وبدین ترتیب بدهی هایش و هجنین بهره بدهیش‌هرماه بیشترشده و منفعت بانك نیز هرماه بیشترمیشود.

مدیران قسمتها اشخاص‌خود فروخته ای‌هستند ساعات اداری‌برای آنان تعیین نگردیده و اغلب ساعت ۹ صبح سرکارمیآیند وبعد ازنهارهم میروند. ماهیانه مبلغ کلانی حقوق میگیرند واغلب صد درصد حقوق بعنوان اضافه کاری‌بآنان پرداخت میشود. سالیانه پاداش‌گرافی نیز به آنهامیدهند وهمچنین دست آنان برای گرفتن وام ازشرکت برای بورس بازی روی زمین ویاکارهای پول درآورد یگرباز است. آنان بعناوین مختلف مرتبابرای مأموریت به اروپا وامریکامیروند. شرکت‌خرج سفرآنان وزن و بچه هایشان رامیپردازد وحق مأموریت کلانی نیز به آنها میدهد. شرکت‌بآنان منزل میدهد وماشین باشوفر دراختیارآنان میگذارد. اینان خود فروختگان رذلی هستندکه رژیم آنان رازرخرید خودکرده است.

عمال رژیم وابسته به امپریالیسم دراینجاسعی دارندکه مهندسین رانیزتطمیع نمایند. مهندسین این کارخانه سابقی اعتصاب ومبارزه دارند وازاین نظربه آنان نیزتوجه میشود. حقوق مهندسین ۱۰- ۶ برابرحقوق کارگران میباشد. سالیانه نیز پاداش‌خوبی بآنان پرداخت میگردد. همچنین سالی یك یادودفعه آنان رابعناوینی مانند بازدید از کارخانجات و تحویل ماشین آلات ویابورس، برای دیدن دوره ایمه اروپایاامریکامیفرستند. هرگاه درتهران نمایشگاهی باشد، آنان راباهواپیما به تهران فرستاده وحق مأموریت‌خوبی نیزمیدهند. دراین کارخانه تنهاچیزی که مطرح نیست سواد داشتن مهندسین وخوب کارکردن آنان میباشد چون اغلب کارهاراخارجیان انجام میدهند. برعکس هرچه مهندسی بیسواد ترباشد وبهترچرب زبانی و مداحی شد بیشترترقی میکند. معمولا اگرمهندسی باسواد باشد وبخواهدکارشد تأثیربدی براطرافیان میگذارد ومعمولا مسئول قسمت سعی میکند اوراینحوی ازسرخود بازکند چون اورارقیبی برای‌خود میبیند. رکود وبی تحرکی وحشتناکی وجود دارد. این نمونه‌ی خوبی ازسیاست استعماری است که به اغلب اشخاص این راتلقین کندکه اوآدمی عاطل وباطل است وبدین ترتیب روحیه‌ی اوراخرد نمایند. اغلب کارمندان ازصبح تابعد ازظهربیکارهستند وکاری جزباهم حرف زدن وجای نوشیدن ندارند. البته بایدگفت که کارمندان ازاین بیکاری رنج میبرند ولیکن سیاست استعماری بطورسیستماتیك دراین کارخانه بمورد اجراگذارده میشود.

مسئولین ومدیران قسمتها هیچگونه دخالتی درتصمیم گیری برای‌خرید ماشین آلات ویااستخدام کارشناسان خارجی برای قسمت خودندارند. این تصمیمات بوسیله‌ی سازمان گسترش‌ونوسازی گرفته میشود. سازمان گسترش‌ونوسازی مثلا دستورمیدهد که ۱۰۰ نفرهندی استخدام بکنند، آنوقت ماشین سازی بایدجابرای این صد نفرهندی درقسمتهای مختلف پیدا بکند ویامیگوید فلان مقدارماشین ازفلان کارخانه بخرید. درواقع این کارخانه وسیله ایست برای رژیم سرسپرده‌ی پهلوی تاازمحل درآمدش ماشینهای بادکرده امپریالیستهارابخرد.

براثرتحقیقاتی که یك مؤسسه‌ی امرکائی درمورد ماشین سازی تبریز کرده (حتمااین مؤسسه هم احتیاج به چند میلیونی داشته ورژیم بایدرا خت پول گزافی آنان رانیزبرسراین سفره ی باز دعوت کرده است)، دراین کارخانه ۴۰ درصد ازماشینها قابل استفاده بیکارند، ۲۰ درصد ماشینهابیکارند چون احتیاج به تعمیرارند وفقط ۴۰ درصد ماشینهامورد استفاده قرارمیگیرند. باوجود اینهمه ماشین بیکار، سال گذشته موقعی که کارخانجات هربرت انگلستان ورشکست شده بود، ماشین سازی تبریز بدستورسازمان گسترش‌ونوسازی شروع به خریدن ماشینهای مختلف ازآنان کرد. قیمت انواع مختلف این ماشینهابین ۷۵۰ هزارتومان تا ۱/۵ میلیون تومان میباشد. اکنون بیش ازیکسال است‌که این ماشینهاخریداری ونصب شده اند ولیکن هنوزازآنان بهره برداری‌نشده است. اخیرا کارکنان هربرت انگلستان برای براه انداختن این ماشینهاآمده اند. این ماشینهااغلب خودکارهستند وبعضی ازآنهاتوسط کامپیوترکوچکی که دارندکار میکند. حقیقت اینست‌که این نوع ماشینها بدرد ماشین سازی نمیخورند وبهمین دلیل هم مانند

iran-archive.com

یك تکه آهن پاره در کارخانه بدون مصرف افتاده‌اند. کارآیین ماشینهای خودکار بسیار سریع است وکاری راکه یك کارگر با ماشین تراش معمولی در عرض ۱۰ روز انجام میدهد، این ماشین یکروزه انجام میدهد. قسمتهای دیگر کارخانه باین سرعت نمی‌توانند قطعات را برسانند ونتیجه این شده که یکی دو عدد از این ماشینها که شروع بکار کردند، یکی دو روز قطعات را ماشین کاری کرده ودوباره بیکار در گوشه ای افتاده اند. بطور متوسط از این ماشینها ماهی ٤-۳ روز استفاده خواهد شد و بقیه‌ی مدت بدون مصرف خواهند ماند. دیگر اینکه این ماشینها بسیار حساس ودقیقند واگر خراب شوند حتما باید کسی از انگلستان بیاید وآنرا درست کند. شاهکار دیگر اینست که کارخانجات هربرت انگلستان از سیستم انگلیسی یعنی فوت و اینچ وغیره استفاده میکنند در صورتیکه ماشین سازی روی سیستم متریك کار می‌نماید وماشین سازی مبلغ هنگفتی به کارخانجات هربرت داد تا ماشینها را با سیستم متریك برای ایران تهیه نماید. همراه این ماشینها، انگلیسی‌ها نیز فراوان شده اند. ماشین سازی خرج رفت وبرگشت آنان را میبرد از دیاد باضافه در تبریز برای آنان در هتل انترناسیونال که گرانترین هتل این شهر میباشد اطاق اجاره میکند وسرراه در تهران نیز در هتل هیلتون برایشان اطاق میگیرد وروزانه نیز مبلغی به آنان بابت آمدن به ایران میدهد از. احتیاج به تذکر نیست که هربرت انگلستان نیز از ورشکستگی نجات یافت.

از این مضحك تر، مجهز کردن ماشین سازی به سیستم کامپیوتر میباشد. کارخانه باین اندازه به سیستم مستقل کامپیوتر احتیاج ندارد. این کامپیوتر خریده نشده بلکه اجاره شده و ماهیانه مبلغ گزافی بابت اجاره آن میپردازند. این در حالیست که تراکتورسازی هم به سیستم کامپیوتر مجهز گردیده است. حقیقت اینست که یك کامپیوتر برای ماشین سازی، تراکتورسازی و تمام کارخانجات تبریز کافی میبود. از طرف دیگر بدلیل کمبود کادر و تجربه بسیار کم حداقل استفاده نیز از این کامپیوتر نمیشود.

جالب اینجاست که زمانی که ماشین سازی، میلیونها خرج ماشین آلات وکامپیوتر بدون مصرف میکرد، صحبت از صرفه جوئی در ادارات بود. رفیع زاده، این دلقك احمق نیز برای اینکه از قافله‌ی دیگر لقلقان عقب نمانده باشد، مداد و مداد پاك کن وکاغذ وپاکت راجیره بندی کرد وبعد از دستور داد که تمام کاغذ هاوپاکتها حتما مورد استفاده‌ی اداری قرار گیرند واگر کسی از آنان برای مصرف شخصی استفاده نماید، تنبیه خواهد شد. بله اوهم بدین تحود صرفه جوئی شرکت نمود. سرسپردگی وخیانت بیش از این؟ بدستور این رژیم پست فطرت، سیل ماشینهای گرانقیمت وبدرد نخور انگلیسی به کارخانه سرازیر میشوند ومثل تکه آهن بی مصرفی در گوشه ای خاك میخورند وپاسیستم کامپیوتر میخرند تا شرکتهای سازنده کامپیوتر از محل آن میلیونها منفعت ببرند وبعد برای صرفه جوئی، مداد ومداد پاك کن وکاغذ وپاکت راجیره بندی می کنند.

کارگران در این کارخانه شدید استثمار میشوند کارگران این کارخانه فنی هستند ودوره‌ی کار آموزی دو ساله میگذرانند که البته فقط استمرکار آموزیست ودر واقع در این مدت کار میکنند. سال اول ماهیانه ۴۰۰ تومان وسال دوم ماهیانه ۶۰۰ تومان بآنان پرداخت میگردد وازآنان تعهد میگیرند که ۷ سال در ماشین سازی کار کنند ویك نفر باید ضمانت ثبتی بکند که اگر مطابق تعهد عمل نشد ۱۵ هزار تومان خسارت ببرد از. کارگران معمولا در دو سال اول، شبها در جای دیگری کار میکنند تا زندگی خود را بگذرانند. چگونه میشود با ۴۰۰ تومان زندگی کرد وقتی که یك اطاق خشك وخالی در محله‌ی کارگری ماهی ۵۰۰ تومان اجاره اش است. حقوق متوسط کارگران بعد از دوره‌ی کارآموزی در حدود ۱۰۰۰ تومان است که البته پس از کم کردن بیمه ومالیات وکسر زمان وغیبت خیلی کمتر از آن دستش میآید. برای استثمار هرچه بیشتر کارگران، مدت زمانی که طول میکشد تا هر قطعه ماشین کاری شود معین میگردد وکارگر مجبور است در مدت تعیین شده این قطعه را تمام کند وهرقدر از مدت تعیین شده بیشتر طول بکشد، سرمایه از حقوق او کسر میشود. بعنوان مثال اگر برای تراشکاری یك قطعه در دقیقه زمان تعیین گردد وقرار باشد ۵۰۰ عدد از این قطعه تراشکاری شود کل زمان برای تراشکاری تمام قطعات ۲۵۰۰ دقیقه یا تقریبا ٤۱ ساعت میشود. حال اگر کارگر هرکدام از این قطعه‌ها را در ۲۶ دقیقه ماشینکاری کند مجموعا ۳۰۰۰ دقیقه یا ۵۰ ساعت طول میکشد وبدین ترتیب ۹ ساعت کسر زمان آورده که آخرماه از حقوق او کسر خواهد شد بطوریکه سرکارگرهای کارگاه ۵ امیگویند ۸۰-۷۰ درصد کارگران کسر زمان میآورند واین بدان معنی است که از حقوق ناچیز ۸۰-۷۰ درصد کارگران ماهیانه مقداری برای کسر زمان کسر میکنند. علاوه براینکه این یك طریقه‌ی استثمار بیشتر کارگران است همچنین این طریقه ایست برای تحت فشار گذاردن کارگران تا بدین ترتیب کارگران از مبارزه خود که بصورت کم کاری در پیش گرفته اند منصرف شوند. لیکن کارگران غیور بمبارزه‌ی خود ادامه میدهند: کارگری میگفت با این کار خودشان بیشتر ضرر میکنند چون با کم کاری ٤-۳ برابر مبلغی که برای کسر زمان از ما کم میکنند بآنان ضرر میزنیم. او میگفت اگر برای یکساعت، استهلاك ماشین وپول برق و حاضر نبودن قطعه برای تولید را در نظر بگیری، در واقع ٤-۳ ساعت ضرر زده ایم.

کارخانه انواع سیاستها را در پیش میگیرد تا در بین کارگران نفاق بوجود آورد ویا تخم بی اعتمادی در بین آنان بپاشد. مثلا موقع تحویل ابزاری بکارگر میگویند که آنرا به کارگران دیگر قرض بده جون اگر گم شود خسارتش را باید تو بپردازی ویا اگر کارگری آنرا از تو دزدید، خسارتش را از تو میگیریم. لیکن این گونه حیله ها ثمربخش نیستند. در واقع کارگران بقدری اتحاد دارند ودر مبارزه موفق شده اند که بنا بسر گزارش مؤسسه‌ی امریکائی که در ماشین سازی تحقیق کرده است، کارآئی کارگران فقط ۱۵٪ میباشد.

ماشین سازی که از باسواد شدن کارگران وحشت دارد هرگونه حیله ونیرنگی را بکار میبرد تا از ادامه‌ی تحصیل کارگرانی که بعد از ظهرها بمدرسه میروند جلوگیری کند. معمولا کارگرانی را که تحصیل میکنند روی ماشینهائی میگذارند که در شیفت شب نیز کار میکنند وبدین ترتیب کارگر مجبور است ۱۵ روز در شیفت روز و ۱۵ روز در شیفت شب کار کند وبدین ترتیب نتواند شبها بمدرسه برود. این حیله ها نیز مؤثر نیستند و کارگران با یکدیگر همکاری میکنند ومثلا کارگر محصل در تابستان مدام در شیفت شب کار میکند وبقیه‌ی سال رفیق کارگرش در شیفت شب کار میکند.

از لحاظ بهداشتی وایمنی، وضع این کارخانه بسیار خراب است. وضع ریخته گری وحشتناك ترین است. هوا پر از گرد وغبار بنظر میآید ولیکن در حقیقت هوا پر از ذرات چدن است وکارگران باید آنرا روزانه هشت ساعت استنشاق کنند. علاوه بر ذرات چدن، آنجا پر از دود است. سیستم تهویه ایکه این ذرات چدن را در هوا تصفیه کند وجود ندارد. همچنین کارگرانی که قطعات چدنی را ماشینکاری میکنند، مدام خاك چدن تنفس میکنند واین برای سینه بسیار مضرست وآنان اغلب ناراحتی سینه وریه دارند.

این رژیم ضد کارگری همچنین برای اینکه فاصله ودر نتیجه تضادی در بین کارگران وکارمندان بوجود آورد، قوانین تبعیضی را ثبت کرده است. مثلا کارگران در سال ۱۲ روز مرخصی دارند ودیگران ۲٤ روز. همچنین در ماشین سازی سعی میشود که تماس بین کارگران ودیگران کم باشد و مثلا برای کارگران ودیگران اتوبوسهای مختلف در نظر گرفته شده است. برای سرویس ایاب وذهاب کارگران از اتوبوسهای شرکت واحد استفاده میشود در صورتیکه برای دیگران از اتوبوسها ومینی بوسهای خودماشین سازی استفاده میشود وجالب اینکه تاچندی پیش کارگران برای سرویس پول میدادند در صورتیکه برای دیگران مجانی بود. همچنین سال گذشته مدیرعامل پست فطرت ضد کارگر قول داده بود که اگر تولید کارخانه بالا رود، پاداش خواهد داد. توضیح اینکه این اضافه تولید بسیار مکانیکی بود وسرمایه گذاری جدید در نظر گرفته شده بود. بهرحال تولید کارخانه براثر استثمار بیشتر کارگران بالا رفت. پاداش های کلانی به رؤسای قسمتها ومقداری پاداش هم به مهندسین وتکنیسینها وسرکارگرها دادند ولیکن حتی یك قران هم به کارگران که زحمت را کشیده بودند، ندادند.

کارگران این کارخانه از نظر سیاسی بسیار آگاه هستند وبسیاری از آنان ماهیت واقعی رژیم را می دانند. آنان پرولتاریای صنعتی بمعنای واقعی کلمه هستند واست شمار را واقعا حس می کنند. در سراسر اجهاد اعلانات سیاسی وضد رژیمی وهمچنین دعوت کارگران به کم کاری ومبارزه بر در و دیواره انوشته شده اند. کارگران بدون پرواشکایات خود را مطرح میکنند وازکسی هم پروا ندارند وزیر بار حرف زور نمیروند. چندی قبل مدیریکی از قسمتها که به کارگری زورگفته بود در وسط کارگاه کتك خوبی از او خورد. الان بیش از دو سال است که کارگران دست به کم کاری زده اند وتمام نیرنگهای رژیم مانند طبقه بندی کارگران که منظور از آن ایجاد نفاق در بین آنها بود ودیگر نیرنگها مؤثر واقع نشده اند وکارگران غیور هنوز هم بمبارزه خود ادامه میدهند.

عمال پست ساواك در گوشه وکنار این کارخانه پرسه میزنند. حتی ساواك در این کارخانه شعبه‌ای دارد که بنام خدمات مخصوص میباشد. تعداد کارد بسیار زیاد است وتمام در ورتاد ورکارخانه برجهای مراقبت بمانند برجهای مراقبت زندان وجود دارند که همیشه کارد در آنها کشیك میدهد. تمام اشخاصی که بکارخانه میآیند بررسی میشوند. ساواك سعی مینماید که محیط خفقان در اینجا بوجود آورد. هرگاه چند نفر کارگر دورهم جمع شوند معمولا یك ساواکی هم سعی میکند خود را به آن جمع وارد کند. اینجا باید باز تأکید کرد که ساواك توجه خاصی باین کارخانه دارد چون اولا کارگران اغلب جوان هستند ثانیا کارگران معمولا آگاه هستند وثالثا روحیه‌ی بسیار مبارزی دارند...

... در این کارخانه احتیاج بسیار مبرمی به افشاگری همه جانبه است. این کارخانه مانند انبار باروتی است که اگر کبریتی بآن زده شود منفجر خواهد شد. کارگران این کارخانه از آنجائیکه از نظر سیاسی آگاه میباشند میتوانند افشاگری را جذب نمایند واز آن جائیکه روحیه‌ی مبارزه دارند این افشاگری میتوانند بسیار مؤثر واقع شود. احتیاج مبرمی به چند هسته‌ی فعال که تحت رهبری یك سازمان فعالیت کنند احساس میشود.

هرگاه حرکتی در ماشین سازی بوجود آید میتواند باعث بوجود آمدن حرکت زنجیری شود وبدیگر کارخانه ها کشیده شود. بدین دلیل که ماشین سازی تبریز بزرگترین کارخانه‌ی شهر است وتعداد کارگرانش از دیگر کارخانجات تبریز بیشتر است وکارگران این کارخانه با کارگران کارخانه های دیگر مانند تراکتورسازی، درمن دیزل، سیمان صوفیان، بولبرینگ سازی وغیره تماس دارند ومعمولا هم محله میباشند وازاحوالات هم باخبرند. یعنی هرگاه اتفاقی در کارخانجات دیگر میفتد، آنان همیشه خبردارند واین عملا نیز ثابت شده است. هرگاه مثلا در تراکتورسازی یا درمن دیزل وغیره اضافه حقوق میدهند ویا ساعات کار تغییر میکند، کارگران ماشین سازی اول از همه از آن خبردار میشوند. این نشان میدهد که کارگران تا چه حد با یکدیگر تماس نزدیك دارند. بهمین منوال اگر اعتصاب براه بیفتد، تمام کارخانجات دیگر را بدنبال خواهد کشید.

... به امید روزی که شاهد اعتصابات عظیم سیاسی کارگری در تبریز باشیم.

نامه یك رفیق کارگر

درباره اعتصاب کنتارگاه تبریز

کنتارگاه تبریز مانند سایر کارخانه های قدیمی تبریز، سالیان دراز است که عده ای کارگر در آنجا مشغول بکار بوده اند واین مدت دراز با همه سختی ها ومشکلاتی که نسل به نسل گریبانگیرشان گردیده، هنوز با فلاکت وبدبختی بکار خویش ادامه داده اند واین مدت هرگز روی آسایش ورفاه بخود ندیده ودر همه‌ی جهات حتی از یك کارگر ساده معمولی که زندگی بخور ونمیری را میگذراند، عقب ترند. تنها در این میان عده‌ی انگشت شماری را میتوان پیدا کرد که زندگی مرفه دارند ولی آنها نیز با زبیرون درآمدی داشته اند وباد رازای خیانت، او شعگریها که به زیردستان خویش میکنند خودشان را رو برو امیسازند. بطور کلی میتوان گفت کارگران کنتارگاه از هیچ نوع امتیازات کارگر فریب شاه هم برخوردار نبوده اند و همیشه در گیریهائی بین کارگران وکارفرمایان وجود داشته که با پیوستن کردن عده ای تقریبا ٤ تا ۵۰ نفر از کارگران پیروسالخورده کنتارگاه بدون اینکه حق بازنشستگی ویا مزایائی از قبیل ارکان افتادگی یا مستمری برایشان در نظر بگیرند... (خوانا نیست) وهم اکنون بسیاری از این کارگران با وضع وخیمی به زندگی نکبت بار خویش ادامه میدهند تا جائی که بعضی ها دست بکشائی بازنموده اند واین عمل همانند زورگوئیهای اربابان وکارفرمایان، کارگران کنتارگاه را بیشتر از پیش ناراحت وخشمگین نموده از مدتی قبل کاسه‌ی صبر کارگران لبریز گردیده وچاره ای بجز اعتصاب ومخالفت نمودن با اینهمه زورگوئی که همه گونه باپشتیبانی رژیم همراه میباشد ندیده ودر سال گذشته یعنی ۱۳۵۵، سه بار دست به اعتصاب می‌زنند که در هر سه مورد توسط شهربانی وساواك با تهدیدهای فراوان از قبیل اخراج شدن و زندانی شدن روبرو میشوند ودوباره به سر کار برگشته و با وعده هائیکه از طرف بزرگان قوم برایشان داده می‌شود مشغول کار میشوند زجند ماهی باز باهمان وضع کار میکنند. البته شی دستمزد وبالا رفتن سرسام آور سطح زندگی کمر کارگران را میشکند تا اینکه در اوائل امسال ۱۳۵٦ شروع باعتصاب نموده تا در باره‌ی دستمزد هایشان وهم چنان قانون سهیم کردن و طبقه بندی مشاغل که هیچکدام باهمه اینکه این قانونها هم بجز فریفتن کارگران سودی برایشان نداشته بازیرای بازگونمود در دهایشان خواستار این قانون میشوند وهمچنین در باره‌ی بهداشت محیط کار ولباس وبسیاری نارسائیهای دیگر که موجب گردیده باوضع نابسامانی روبرو شوند وهم چنان رفتن به سر کار که فاصله خیلی زیاد باشهر داشته ودر سرمای زمستان در ساعت ۵/۲ شب رفتن سر کار مشکلاتی فراوان برای کارگران فراهم مینماید. بالاخره همه‌ی این دردها دست بدست هم میدهد تا کارگران دوباره شروع به اعتصاب کرده وروز سه شنبه دست از کار کشیده وخواسته های خویش را اعلام میدارند که بلافاصله مأمورین شهربانی و ساواك جهت شکستن اعتصاب راهی کنتارگاه گردیده ودر وهله اول با زیار یا وتزویر میخواهند که دل خشمگین کارگران را با آن دروغها آرام کرده تنگ ارند فریادشان بگوش سایر برادران کارگر شان برسد ولی توفیقی در این راه پیدا نمیکنند. دیگر زیاد دیر نشده وکارگران دیگر فریب ونیرنگهای چندین ساله‌ی آنها را خوب شناخته ومیدانند. ساواك چون از آن کار نتیجه ای نمیبیند شروع به تهدید وزورگوئی میکند ولی باز نتیجه‌ای نگرفته وکارگران هم یکدل ویکصدا با فریادهای خشمگین خویش، حق خویش وچطور ت راسارت وبردگی بسر میبرند را باصدای بلند بازگو میکنند ودر نتیجه پلیس وساواك مجبور به ریختن کارگران از محیط کار به بیرون میشود ونگهبانانی دم در کنتارگاه میگذارند تا از رفتن به محیط کارگاه خودداری نمایند. سه روز بهمان منوال میگذرد ودر این سه روز هرکاری که از دست ساواك وشهربانی میامده انجام میدهد تا شاید بتواند بر وزر کارگران را مغلوب نماید ولی باز بدون نتیجه ودر آخر سر از کنتارگاه تهران کارگر میخواهد که خوشبختانه آنها هم برای اینکه باعث شکست برادران کارگر نشوند از آمدن به تبریز خودداری میکنند. بالاخره خسته شده بازراه حیله را در پیش گرفته وتوسط نماینده‌ی کارگران وعده‌ی ۱۰۰ ریال اضافه دستمزد میدهند وروزی ۲۰ ریال برای ایاب و ذهاب که در آن لحظه پیروزی برای کارگران بحساب میآمد ولی بیچاره کارگران نمیدانند که اینهمه وعده ها برای فریب ایشان بوده وبعد از یك ماه تمام آن پولها را قطع میکنند وباز همان ظلم ها وهمان ستمها است و این بار کارگران خیلی خوب درك کرده اند که تنها اعتصاب کردن آن کارگاه وبافلان کارخانه درد شان را درمان نخواهد کرد. کم کم کارگران درك میکنند که باید متحد شد وبرعلیه ستمگران خونخوار تمام کارگران ایران دست بدست هم داده ونیروی عظیمی بوجود آورند تا بتوانند سردسته‌ی مزدوران یعنی شاه ودار ودسته اش را از ریشه بزنند وتاوقتیکه زحمتکشان ایران این خونخوار ورژیم منفورش را از هم نپاشیده اند بدبختی وفلاکت وستم وزورگوئی خواهد بود. به امید مبارزات آینده وبه امید اتحاد با کارگران ودهقانان وروشنفکران ایران، همه باید بکوشیم تا برای رسیدن به این هدف از هیچ فداکاری دریغ نورزیم.

iran-archive.com

یاد داشتی . .

بورژوازی بوروکرات و باج ستان درباری و سرمایه‌داران بزرگ خصوصی ، که در عین حال بازتابی از رقابت های انحصارات و کشورهای امپریالیستی اند، دوره به دوره ناگزیر بوده و برجستگی پیدا میکند ، و همین تضاد است که به برخوردهای درونی طبقات حاکمه و تقاضاهای لیبرالی برای تضعیف قدرت مطلقه‌ی داروسته‌ی شاه و شرکت داروسته‌های دیگر در تصمیم گیری و تعیین سیاست های اقتصادی و اجتماعی دولت دامن میزند و بدینسان دستگاه دولتی را به یك دوره‌ی کوتاه یا بلند ، مختصر یا عمیق بحرانی ـ بسته به شدت یا ضعف مبارزه‌ی طبقات در جامعه ـ فرومی افکند . تنا ـ قضات میان داروسته‌های شاه و قوام ، شاه و امینی ، و مانند آنها انعکاس چنین تناقضاتی در درون طبقات حاکمه‌ی ایران‌اند و با تشدید آنها به مجموعه‌ی تضادهای طبقاتی جامعه نیز دامن زده میشود ـ چنانکه در گذشته دیده‌ایم و اکنون نیز در برابر چشم خود مشاهده میکنیم.

تشدید تناقضات میان دستجات طبقات حاکمه، بویژه میان داروسته‌ی شاه و دستجات دیگر ، هراینه اگر کسی بدام آنها نیفتد ، بنفع طبقه‌ی کارگر و مردم است، چه شرایط را برای دامن زدن به مبارزات سیاسی و اجتماعی مساعدتر میکند. لیکن کمونیستها باید عوامفریبی‌های لیبرالی درون‌طبقات حاکمه و توهماتی را که نمایندگان بورژوازی بزرگ خصوصی ، پاره‌ای از ملاکان و برخی از محافل امپریالیستی در کشاکش های خود با رقبای حاکم میکوشند در مردم ایجاد کنند افشا سازند . در عین حال خطاست اگر لبه‌ی تیز مبارزه‌ی انقلابی ، که متوجه حکومت استبدادی ـ فاشیستی شاه و دربار پهلوی و امپریالیسم جنایتکار آمریکاست ، بر اثر تعمیق بحران و کشاکشهای سیاسی درون محافل حاکمه ، از سمت کنونی خود منحرف شود ـ انحرافی که بسبب رهبرهای فرصت طلبانه و کوتاه‌بینانه‌ی "جبهه‌ی ملی" و بقایای کمیته‌ی مرکزی حزب توده در خارجه بر حرکت های توده‌ای سال‌های ۴۲ ـ ۱۳۳۹ تحمیل شد ـ همراه با لاس زدن‌های دو طرفه اشان بخصوص با شاه و کذا ! عوامفریبان درون محافل حاکم بخصوص از زاویه‌ی زد و بندهایشان با دستگاه سلطنتی فئودال ـ دلال و نقشی که در تثبیت و تحکیم استبداد خونین پهلوی ایفا کرده‌اند و میکنند باید افشا گردند ، و نیز باید وعده‌های دروغین آنها و توهماتی که میکوشند با نقاب "اصلاحگری" در میان توده‌ها رسوخ داده آنانرا از مبارزه‌ی انقلابی و هجوم به پایه‌های اصلی نظام اجتماعی حاضر منحرف کنند برملا شوند . باید نشان داد که لیبرالیسم محافل حاکمه ، لیبرالیسم امپریالیستی، راه درروشی از بحران اقتصادی و سیاسی موجود بیش نبوده و عملا و در آخرین تحلیل پلی است که دو دوره از استبداد و اختناق فاشیستی را بهم پیوند میدهد .

بیاد سردار . . .

انگلیس نیز برخوردار بودند ، انقلاب مشروطه‌ی ایران در همان نخستین پیشروی خود به شکست انجامید و فرمانروائی استبداد بر همه جا چیره گشت . قیام مجاهدان تبریز برهبری ستارخان مشت محکمی بود که دموکراسی نوزاد ایران بدهان کودتاچیان کوفت و جیرگیشان را درهم شکست . لیکن اهمیت تاریخی و بی‌همتائی آن در این بود که برای نخستین بار در عرصه‌ی کشاکش‌های انقلاب و ضد انقلاب در ایران پیگیرترین قشرهای دموکراتیك جامعه‌ی شهری ایران در آن زمان در رأس انقلاب ایران برخاستند و موقتاً هم که شده رهبری انقلاب را بدست گرفتند ، و این سردار آنان بود که سردار تمامی ملت ایران گشت .

تبریز برهبری ستارخان هنگامی به قیام برخاست که بورژوازی سود اگر ناپیگیر ایران در برابر یورش ضد انقلاب عقب نشسته بود و خرده بورژوازی و نمایندگان سیاسی سیاسی آن دست از مقاومت برداشته و به تومیدی دچار شده بودند ، و اکنون انقلاب تنها بدست رنجبران و توده‌های تهیدست نیمه پرولتر ، که تبریز بزرگترین زادگاه و تکیه گاهشان بود ، از آخرین سنگر خود تبریز ، و بعد تنها در یك کوی امیرخیز ، سرسختانه حفاظت میکرد .

ضد انقلاب بورژوازی را عقب نشاند و خرده بورژوازی را دلسرد کرد ، ولی با دیوار فولادین اراده‌ی سهمناك آن نیروهائی در ژرفای جامعه‌ی فئودالی درحال زوال ایران روبرو شد که از دل خود تولد طبقه‌ی نوین پرولتاریای صنعتی معاصر را نوید میدادند . ستارخان تجلی این اراده‌ی سهمناك بود . افتادن پرچم انقلاب مشروطه بدست این نیروها در همان نخستین مراحل پیکار دموکراسی با استبداد یك واقعیت تاریخی جامعه‌ی ما را در همان زمان ثابت کرد ، و آن اینکه بورژوازی ایران قادر به ایفای نقش انقلابی تاریخی خود نیست و حتی تا نیمه راه هم نمی‌تواند پرچم دموکراسی را ، که با مقابله‌ی مشترك نیروهای استبداد داخلی و استعمار خارجی روبروست ، بر دوش خود حمل کند ، و نیز اینکه خرده بورژوازی ایران هم در شرایط فقدان رهبری یك طبقه‌ی انقلابی فرجامی جز نومیدی و سرخوردگی از مقاومت های پراکنده و سمت مایه‌ی خود ببار نتواند آورد .

قیام تبریز پس از یازده ماه مقاومت مسلحانه در برابر یورش وسیع و مشترك سیاه ترین نیروهای جامعه‌ی فئودالی و عشیرتی ایران ، که از حمایت قداره بندان روسیه‌ی تزاری و دیپلماسی موذیانه‌ی امپراطوری انگلیس برخوردار بودند ، و در شرایط محاصره‌ی اقتصادی تبریز توسط این نیروها ، سرانجام پیروز شد . در نتیجه‌ی آن سراسر ایران بازشورانده شد ، خرده بورژوازی ماتم گرفته‌ی ایران دوباره به وجد آمد و دست به سلاح برد و بورژوازی دوباره پا پیش نهاد .

بهترین ارزیابی از اهمیت و نقش قیام ستارخان توسط شادروان احمد کسروی در نوشته‌ی خود ، "تاریخ مشروطه‌ی ایران" ، در این جملات خلاصه شده است :

"راستی هم این ایستادگی گرانمایه‌ی ستارخان یك کار بزرگی میباشد . در تاریخ مشروطه‌ی ایران هیچ کاری باین بزرگی و ارجداری نیست . اینمرد عامی از یکسو اندازه‌ی دلیری و کاردانی خود را نشاند ، و از یکسو مشروطه را بایران بازگردانید. مشروطه از همه‌ی شهرهای ایران برخاسته تنها در تبریز بازمیماند . از تبریز هم برخاسته تنها در کوی کوچك امیرخیز بازپسین ایستادگی را مینمود . در سایه‌ی دلیری و کاردانی ستارخان بار دیگر بهمه‌ی کوی‌های تبریز بازگشته ، سپس نیز بهمه‌ی شهرهای ایران بازگردید . آن لکه‌ی سیاهی که در نتیجه‌ی زبونی و کاردانی نمایندگان پارلمان و شکست آزادیخواهان تهران بدامن تاریخ ایران نشسته بود این مرد با جانبازی خود آنرا پاك گردانید . . . ستارخان نه تنها مشروطه را به ایران بازگردانید ، صدها کسان را از کشته شدن و از گزند و آسیب رهانید ."

البته پیروزی قیام ستارخان و قرار گرفتن مجاهدان زیر رهبری او در صف نخستین و در جایگاه فرماندهی موقت انقلاب مشروطیت ایران نتوانست از ناکام ماندن نهائی آرمانهای مردم ایران در نخستین انقلاب خود ، از نیمه کار ماندن انقلاب و سرانجام اینکه کار انقلاب به سازش میان بورژوازی بزرگ سود اگر و فئودالها انجامید و به ضد انقلاب تبدیل گشت جلوگیرد . ولی این نتوانستن بعلت اشتباه یا گمراهی مجاهدان و رهبر کبیرشان ، ستارخان ، نبود ، بلکه از محدودیت گریزناپذیر و تاریخی میدان عمل آنان سرچشمه میگرفت ـ محدودیتی که تنها با تولد و بلوغ طبقه‌ی کارگر صنعتی ایران ـ این وارث بحق و راستین ستارخان وتوده‌های قیامگر زیر فرماندهی او ـ که موجودیت و رسالت تاریخی خود آشنا میشود ، شروع به درهم شکستن کرد .

با اینحال ستارخان ، که گامها از رهبران دیگر طبقات مترقی درگیر در انقلاب مشروطه جلوتر رفت و بر پیگیرترین قشرهای جامعه‌ی شهری آند و ران تکیه داشت ، در همان نخستین روزهای فتح تهران ، که بفرمان او وبنام وی‌صورت گرفت، و در پس اولین اعلام پیروزی انقلاب بود ت مشمئزکننده‌ی ضد انقلاب را احساس کرد :

"مازحمت کشیدیم وخود رابکشتن دادیم نتیجه را دیگران بردند ." (در آستانه‌ی سفر به تهران)

منظور ستارخان ازگفته‌ی بالا مثلا بی پاداش ماندن دلیریها و جانبازیهای شخص خودش نبود ، بالعکس ستارخان همیشه خود را "خادم" مردم میدانست و این رادرزندگی ومبارزه‌ی قهرمانانه‌ی خود نشان داد . گفته‌ی بالا بیان رسای اعتراض بحقی بود ازسوی توده های رنجبرونیمه پرولتریای ایران که باقهرمانی او دلاوری بی نظیرخود ازآزادی پاسداری کرده بودند وباریختن خون خود ضربات مرگباری برقوای جرار استبداد ویشتیبانان نیرومند بیگانه اش کوبیدند ، برعلیه بورژوازی سازشکار ، مالکان وسایرمدعیان دروری مشروطه طلبی که بالگد مال کردن منافعشان میوه‌ی پیروزی دیگران را برای خود می چیدند وآزادی را دوباره بزنجیر میکشیدند .

ستارخان باآن شم طبقاتی ذاتی خود، که باشم سیاسی قلابی خیلی از رهبران پرمدعای خرده بورژوا و بورژوا درزمان خود او وبعد ازاو متفاوت بود ، خزیدن آن طبقات دو رو وسوگلی های آنانرا بمقامات ، چرخش آنانرا به ضد انقلاب وزد وبند آنانرا بانیروهای سیاه استبداد گذشته ودشمنان خارجی ایران برعلیه توده هائی که تمام بارانقلاب رابدوش کشیده ودرراه دموکراسی واستقلال ایران هزاران شهید داده بودند ، احساس میکرد . او حق داشت که ازاینباره خشمگین شود . بعلاوه اوبحق نمی توانست به خرده بورژوازی دموکرات وروشنفکرانش، که دموکراتیسم مورد ادعای خود رابا خودخواهی و ولنگاری سیاسی ، خوارداشتن قشرهای پائینی اجتماع، که مجاهدان نمایندگانشان بودند ، وبابند وبست کاسب کارانه‌ی خود ومجلس بازی به بازیچه ای در دست سیاست بازان دشمن تبدیل میساختند اعتماد کند و اعتماد هم نکرد . باید دانست که در این زمان آشوب کهنه مرتجعان هوادار محمدعلی شاه و برخی عشایر در پاره‌ای صفحات کشور همچنان ادامه داشت و بدتر از آن اینکه آذربایجان در زیر چکمه‌ی قشون جرار روس میسوخت و فریاد میزد ، حال آنکه هیچ یك از دستجات تهران که در کشاکش درونی غوطه میخوردند و مجاهدان را نیز مزاحمی در این دعواهای درونی خود میدیدند در اندیشه‌ی اوضاع آشفته‌ی میهن و بویژه تعرض تجاوزکارانه‌ی دولت امپراطوری روس نبودند و مردم را بحال خود رها کرده بودند. بدینسان ستارخان در زمانیکه از تبریز به تهران آمد تنها میتوانست با فاتحان تهران ، که از قبل یازده ماه پیکار خونین تبریز انقلابی و بنام اوفیروز از کار درآمده و اکنون خود را باخته و فراموش کرده بودند ، راه بندد و اندرز در پیش گیرد و بقول شادروان کسروی "کدخدامنشی" پیشه کند ، و در نهایت در برابر خلع سلاح انقلاب ، که با خلع سلاح مجاهدان زیر فرماندهی او آغاز میگشت ، دست به مقاومتی کوتاه زند . محدودیت نقشی که ستارخان ایفاء کرد نه از ناتوانی شخص او بلکه از محدودیت تاریخی اجتناب ناپذیر توده‌های برانگیزنده‌ی او ، که هنوز پرولتاریای صنعتی معاصر را از دل خود تولد نداده به سلاح ایدئولوژی طبقه‌ی پیشرو مسلح نبودند ، حکایت میکرد. والا او خطر ضد انقلاب را دید و فرمان ادامه‌ی انقلاب را صادر کرد :

"جناب سالار این آقایان (مشروطه خواهان تازه بحکومت رسیده) میخواهند ما را به کشتن داده قبر ما را امامزاده کنند ، تا کی باید صبر کرد و لب فرو بست ؟" (ستارخان در آستانه‌ی سفر به تهران)

آن کس که میتوانست به محتوای واقعی این فرمان پی برد و با قهرمانی و دلاوری خود محدودیت زمانه را درهم شکند ، طبقه‌ی کارگر ایران بود که فقط بعدها شکل گرفت و به سازماندادن جنبش مستقل خود برخاست ، طبقه‌ای که در همان دوره‌ی نوزادی خود از طریق حزب انقلابیش ، حزب کمونیست ایران و رهبر بزرگش ، حیدرخان، به نخستین تلاش مستقل خود در انقلاب گیلان برخاست و کوشید تا با بسیج توده‌های بی‌چیز شهر به گرد خود و دست یافتن به پرقدرت‌ترین متحد خود در روستاها باین صبر پایان دهد و آنچه را که انقلاب مشروطه ناتمام گذارد و رها کرد دوباره بدست گیرد و به انجام رساند . انقلاب گیلان شکست خورد . از آن پس تا کنون طبقه‌ی کارگر ایران که در پی آماده شدن برای انجام رسالت تاریخی خود تمام گرمی و سردی پنجاه سال مبارزات طبقاتی و ملی را چشیده ، رهبران و عملکرد جریانهای سیاسی گوناگون را در عمل سنجیده ، راههای پر پیچ و خمی را برای تجلی اراده‌ی خود و اعمال نظر خود در تعیین خط سیر جامعه آزموده و مرتباً بر نیروی عددی و وزنه‌ی اجتماعی خود در اقتصاد جامعه افزوده ، دیگر بسه دوره‌ی نوزادی خود پایان داده و به حد بلوغ رسیده است . در تمامی این دوران طولانی همه‌ی طبقات بورژوائی جامعه‌ی ما ، که در پی نخستین انقلاب ایران مراحل تجدید ساختمان و انسجام درونی خود را می گذراندند ، آزمایش خود را بارها پس داده‌اند . همه‌ی آنان ، چه بورژوازی صنعتی و تجاری معاصر و چه اقشار خرده بورژوازی و روشنفکران آنها بارها مهر خود را بر مهمترین وقایع سیاسی دوران ۵۰ ساله کوبیده‌اند و جز نابیگیری ، تردد ، جنون مجلس بازی و سرانجام ورشکستگی سیاسی و ناتوانی بروز نداده‌اند . تنها طبقه‌ی کارگر قدرتمند ایران است که میتواند و باید رهبری قوای دموکراسی را بدست گیرد . تنها این طبقه که از نسل توده‌های قیامگر تبریز زائیده وشکل گرفته و نیز از تنگنای تاریخی آنان بدرآمده قادر به حمل پرچم ستارخان تا به قله‌ی پیروزی است .

پرچم ستارخان پرچمی بود که درزیرآن رنجبران جامعه‌ی فئودالی ـ عشیرتی قاجار توفانی بپاکردند که تمام علمداران استبداد وبساط سلطنت خونین قاجاری را دیرابرخود بزانو درآورد ، که دیوزرگترین امپراطوری زمان راسراسیمه کرد . این پرچم ، پرچم دفاع قاطع از دموکراسی وپرچم یازده ماه پیکارمسلحانه علیه همه‌ی دشمنان آزادی واستقلال ایران بود . این پرچم باعلم و کتل ورشکستگی لیبرالیسم ومشروطه طلبی بورژوازی وماسلکان که ازهمان پگاه فتح تهران دست در دست دشمنان آزادی واستقلال ایران اند اخته به انقلاب خیانت کردند ، تضادی عمیق داشت وازیك رنگ نبود . این پرچم باطبل توخالی دموکرات های خرده بورژوا نیزکه از همان نخستین روزآزادی تهران بدنبال خودخواهی های سیاسی خود وپهلوان نمائی های پشت بلندگوئی قیل وقال راه انداخته وبه ستارخان وپیکارگران راستین آزادی پشت کردند وبازیچه ایشدند در دست دشمنان آزادی واستقلال ایران ، سخت تفاوت داشت پرچم سرد ارانقلاب ایران راتنها زحمتکشان ایران و در پیشاپیش آنها طبقه‌ی کارگر ایران میتواند پاسداری کند ومحکم بدست گیرد .

آن سخنگویان طبقه‌ی بورژوازی ملی لیبرال که اکنون پس ازیك استراحت ۱۴ ساله دوباره بیاد آزادی و انقلاب مشروطه افتاده اند ، ولی ازیکسو ازمبارزه ای در چارچوب "قانون اساسی" ، یعنی سلطنت مشروطه، وسالمت آمیز سخن میرانند وازسوی دیگربرسر آرامگاه ستارخان رفته برسر سردار ملی به آزادی سوگند میخورند ، فراموش نکنند که سردار ، برای این آزادی تفنگ بدست گرفت ومردم رابه پیکارآشتی ناپذیر با علمداران استبداد ومباشران استعماربیگانه فراخواند .

برخلاف نظرات خود پسند اندیلیبرالها وعوامل سرسپرده‌ی ایشان در صفوف دموکراتیسم خرده بورژوائی که بیهوده خود را میراث دارمجاهدان انقلاب مشروطه پنداشته میکوشند ازنام ستارخان بنفع خود سود جویند ، ستارخان نه برای دستگاه سلطنت تسره خورد میکردونه آنکه به مشروطه گری قراضه و مماشات جویانه‌ی لیبرالها پایبند بود. ستارخان مؤمن به دموکراسی وآزادی ایران وخواهان ریشه کن شدن تمام کاخ های استبداد وستمگری شاهان وفرمانروایان استعماریین‌المللی بود.

"من برای آن جان درکف گرفته باید خواهان ملك، وطن بمبارزه برخاسته که مردم را اززیرزنجیر استبداد خلاص کنم ، حالا خودم بیایم دعوی سلطنت بکنم ، هرگز ازمن چنین کاری سرنخواهد زد." (ستارخان در سفریه خوی)

چنانکه ازسخن ستارمیتوان فهمید ، اومیان "زنجیر استبداد" و "دعوی سلطنت" تفاوتی نمیگذاشت واو نه چون لیبرالها خواهان بستن زنگی بزنجیر دربار سلطنتی خونخوار بلکه خواهان خلاصی ونجات خلق از زیر این زنجیر بود .

آن لیبرالها واولیون ماکه افت وخیزمبارزات خود رابانبرد ستارخان ومجاهدان زیرفرماندهی او به سنجش می نهند فراموش نکنند که ستارخان هیچگاه از مبارزه خسته نگشت ، هیچگاه باد ربارقاجارومستبدانی که لباس مشروطه خواهی بتن کردند سازش نکرد ، هیچگاه فریب شاه ومواعید اورانخورد وهرگزتفنگ خود را ، که جزدرراه آزادی شلیك نمی کرد ، بزمین ننهاد . ستارخان دشمن آشتی ناپذیرشاه ، خودکامگی وامپریالیسم بود ، ونه نوهسی دربارهی مرکزتوطئه چینی، جنایت وکودتاگری خائنانه درتهران داشت ونه آنکه خلق رابجنین توهمی هرگزآلوده ساخت.

بقیه در صفحه ۶۰

www.iran-archive.com

آیا شعار "آزادی اجتماعات" میتواند امروز بعنوان پایه‌ای برای جنبش طبقهٔ کارگر بکار آید؟

و. ا. لنین

در مطبوعات علنی، انحلال طلبان برهبری تروتسکی استدلال میکنند که میتواند، آنها هرچه در قدرت دارند بکار میبرند تا خصلت واقعی جنبش کارگری را تحریف کنند. اما اینم اکونشهای عبثی هستند. انحلال طلبان که دارند غرق میشوند برای نجات امر ناحق خود به پرکاهی چنگ میاندازند در ۱۹۱۰، گروههای کوچکی از روشنفکران کارزاری از تحریفه نویسی را برای آزادی اجتماعات شروع کردند. این کارزاری مصنوعی بود. توده‌ی کارگران بی تفاوت ماندند. کسی نمیتواند پرولتاریا را باچنین اقدام بیهوده ای به هیجان آورد. این در خور لیبرالم ابود که به اصلاحات سیاسی تحت حکومت مطلقه‌ی تزاری باور دارند. کارگران بلافاصله نادرستی چنین اقدامی را تشخیص دادند و از آن دوری گرفتند.

کارگران مخالف مبارزه برای اصلاحات نیستند — آنها برای لایحه‌ی بیمه پیکار کردند. آنها توسط نمایندگان خود از هر فرصتی در دومای سوم برای دست کم ایجاد بهبودی مختصری استفاده کردند. اما نکته اینجاست که دومای سوم و لایحه‌ی بیمه نه افسانه بلکه واقعیات سیاسی اند، حال آنکه "آزادی اجتماعات" تحت سلطنت سوم ژوئن رومانف یك وعده‌ی توخالی از سوی لیبرالهای پوسیده است.

لیبرالها دشمنان انقلابند. حتی اکنون نیز آنها در مخالفت با آن رك گویند — دومای سوم باید سیاه بآنها نیاموخته است که ترس خود را از انقلاب بدور افکنند. از ترس انقلاب، لیبرالها خود را به امید اصلاحات مبتنی بر قانون اساسی دلگرم میکنند و یکی از آن اصلاحات یعنی آزادی اجتماعات را برای کارگران تجویز میکنند.

اما کارگران به قصه درباره‌ی "قانون اساسی" تحت شرایط دومای سوم، نبود همگانی حقوق و سفاکی لجام گسیخته باور ندارند. کارگران آزادی اجتماعات را بطور جدی طلب میکنند و از اینرو آنها برای آزادی تمامی مردم، برای سرنگونی سلطنت، برای یك جمهوری، مبارزه میکنند.

اعتصابات آوریل و مه در واقع نشان دادند که پرولتاریا به یك اعتصاب انقلابی برخاسته است. در آمیختن اعتصاب اقتصادی و سیاسی، گردهمائی‌های انقلابی و شعار جمهوری که از سوی کارگران سن پترزبورگ در اول ماه مه پیش کشیده شد — همه‌ی این واقعیات دلیل قطعی بر آغاز یك اعتلای انقلابی بودند.

اوضاع واقعی و عینی در روسیه چنین است: پرولتاریا مبارزه انقلابی توده‌ها را برای سرنگونی سلطنت تزاری آغاز کرده است، و ناآرامی در نیروهای مسلح روبه رشد است — نشانه ای از اینکه آنها به مبارزه پیوسته اند. اما در مورد دهقانان دموکرات، بهترین آنها از لیبرالها روی میگردانند تا به طبقه‌ی کارگر پیشتاز گوش فرا دهند. در این بین، لیبرالها، دشمنان انقلاب، تنها راه "قانون اساسی" را اتخاذ کرده و بر علیه انقلاب، وعده‌ی (وعده‌ی توخالی و دروغین) "آزادی اجتماعات" تحت سلطنت تزاری را پیش می نهند!

چنین است اوضاع سیاسی کنونی. و اینها اینند نیروهای واقعی اجتماعی: ۱— سلطنت تزاری، که هرگونه "قانون اساسی" را استهزا میکند؛ ۲— بورژوازی لیبرال سلطنت طلب، که از ترس انقلاب چنین وانمود میکند که به ترکیبی از "آزادی" و رژیم تزاری معتقد است، و ۳— دموکراتهای انقلابی؛ از میان این یکیها، رهبری تاکنون دیگر برخاسته است — توده‌ی کارگران، که بند ایشان ملوانان و سربازان از هلسینگفورس تا تاشکند، دارند پاسخ میدهند.

در این اوضاع و احوال، صحبت انحلال طلبان درباره‌ی "آزادی اجتماعات" تا چه حد یأس آوری احمقانه است! از میان تمام "اصلاحات"، این حکیمان سیاست لیبرالی کارگری یك اصلاح مبتنی بر قانون اساسی غیرممکن را برگزیده اند، که چیزی جز یك وعده نیست، و آنهم خود را با استغال به مشروطه طلبی "اروپائی" سرگرم میکنند.

این بدرد نمیخورد! کارگران لیبرالها و سیاست لیبرالی کارگری را بدور می افکنند. آنها اهداف اصلاحی راکه واقعا بموضوع فوری بدل شود، پشتیبانی خواهند کرد، بموضوع کارزارشان تبدیل خواهند کرد — هم در دومای سوم و هم در دومای چهارم — از بیمه تا اضافه حقوق برای آنها که در ادارات بردگی میکنند.

اما کارگران با تحقیر بر وعده‌ی توخالی و یوچ یك اصلاح سیاسی مبتنی بر قانون اساسی تحت حکومت مطلقه می خندند. باشد که مبارزه‌ی انقلابی که از سوی توده ها جهت سرنگونی سلطنت و کسب جمهوری آغاز شده است، دامنه و شدت گیرد! مبارزه نشان خواهد داد که اگر انقلاب جدید شکست بخورد، اصلاحات نیم بند مبتنی بر قانون اساسی به کجا خواهند انجامید، اما پیشنهاد یك راه غیرانقلابی، یك اصلاح مبتنی بر قانون اساسی مسالمت آمیز به توده ها، در حال حاضر، در آغاز یك تهاجم انقلابی کاریست که تنها "مردی نوی قوطی" میتواند بکند.

تهاجم انقلابی پی که آغاز شده است شعارهای انقلابی می طلبد. مرگ بر سلطنت! زنده باد جمهوری دموکراتیك، روز کار ۸ ساعته، و مصادره‌ی تمام املاك ارضی!

ابوجا یا گاتزا، شماره‌ی ۹ — ۳۰ ژوئیه‌ی ۱۹۱۲

جمعی از خود راضی

اخیرا گروهی از افراد سازمان توفان از این سازمان جدا شده، جمع خود را "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران" اعلام کرده اند. برنامه این گروه با جمع شدن ایشان زیر نام پرطمطراق جدید "گرایش پیشاهنگ طبقه‌ی کارگر احیا گردیده" و "دوره‌ی نوینی در مبارزات طبقاتی و ملی زحمتکشان ایران" پدید آورده است. نخستین شماره‌ی روزنامه‌ی این جمع، که زیر نام "توفان" دوره‌ی چهارم و به عنوان "ارگان مرکزی حزب" زیر نظر "کمیته‌ی مرکزی حزب" انتشار مییابد، از این عبارات پرمدعایانه پر است و از قرار معلوم یکی از سازمانهای کمونیستی اروپا نیز به "شکوه‌ی مؤسس حزب" ایشان تبریك گفته اند. معلوم است که در نگاه کلاهبرداری بین المللی این "حزب" نیز بدکار نمیکند. مبارك باشد!

سازمان توفان از همان آغاز کارش بجای تحلیل واقع بینانه از شرایط جنبش کارگری و کمونیستی ایران و تلاش فروتنانه در پرورش گرفتن بخشی از یاران ساختمان حزب طبقه‌ی کارگر ایران همراه با سایر کمونیستها و سروسامان دادن به جنبش کمونیستی، امتیازات و القاب پوچی برای خود قائل شد، واقعیت بی پایه‌گی خود در میان طبقه‌ی کارگر و در مبارزه‌ی طبقاتی جاری در جامعه و موجودیت جنبشی از مارکسیست — لنینیستهای ایران در خارج از پویستگی خود و علیرغم وجود خود را "کارگر و خود را بی هیچ چیز" سازمان سیاسی طبقه‌ی کارگر"، "یگانه سازمان مارکسیستی — لنینیستی ایران"، سازمانی که از قرار "حزب طبقه‌ی کارگر را احیا خواهد کرد" نامید. سازمان توفان تمام فکر و کوشش را بروی اثبات کاذب این دعاوی پوچ و جمع کردن اعتبار از این و آن حزب برادر گذارد. برای سازمان توفان، حزب پرولتاریای ایران نه بر دوش پرولتاریای ایران، نه در کوران مبارزه‌ی طبقاتی کارگران و جنبش دموکراتیك مردم ایران باید در سازمان میباف و حقانیت خود را از آنجا و فقط از آنجا، از طبقه‌ی کارگر خود، خلق خود و میهن خود میگرفت. برای سازمان توفان آنچه دارای ارزش در جنبش‌ه‌ی اول برای "احیای" حزب آینده بود. همان رد و بدل کردن پیامها با احزاب و سازمانهای کمونیستی اروپا و نشست و برخاستهای ایشان با این حزب یا آن حزب و در آخر گرفتن امضاء پای حقانیت القاب و عناوین خود در ادعای خود بود. حزب ایشان در کوران چنین رد و بدلها و پیامها و نشست و برخاستهای بیاد سر دار...

"باید حرکت کنید و این مایه‌ی فساد [محمدعلی شاه] را از میان برد. زیرا به هیچ چه بهواعید ریاکارانهٔ وی نباید فریفته شد." (تلگراف ستارخان به یفرم خان در زمان اردوکشی به تهران)

ستارخان، برخلاف لیبرالها و سرسپردگان آنها در صفوف خرده بورژوازی دموکرات، پای بند هر قانونی نبود و برای آن "قانون اساسی" هم که روشنفکران پرمدعای بورژوازی در کرانشاهان و اعیان فئودال بدیوان سالاری مشغول شوند نبود که یازده ماه جنگید. او هم از امتیازات و زورگوئی شاهان و اعیان فئودال و هم از دیوان سالاری روشنفکران پرمدعای بورژوازی، که گویا با مشروطه گری شان مرحمتی بخلق میکنند، سخت بیزار بود. او تنها به آن قانونی باور داشت که "حافظ منافع توده باشد" (ارانی). بیهوده نبود که ستارخان در رهمان اولین روزهای فتح تهران که روشنفکران بورژوا — ملاك تهران در پناه "قانون اساسی" و مشروطه طلبی کدائی حکومت — شان خود را حاکم قانونی پندا شته به دیوان سالاری و زورگوئی برمردم برخاستند، تهییج زد و بدفاع از منافع توده ها که همه‌ی بار انقلاب را بدوش کشیده و اکنون توسط میوه چینان انقلاب، یعنی بورژوازی و مالکان، به هیچ حسابی نمی آمدند، که در زیر علم "قانون اساسی" میکوشیدند توده های انقلابی را وجه المعامله‌ی سازش خود با دربار و دستگاه سلطنتی قرار دهند، صدای اعتراض خود را بلند کرد.

"به وزرا اطلاع دهید که دیگر برای آن ربایجان حاکم قانونی نفرستند، ما حاکم قانونی نمی خواهیم"

ستارخان نه برای قانون مآشات بورژوازی و حکام متفرعن آن، که راه به تجدید قوای استبداد و دشمنان آزادی میگشود، نه برای دیوان سالاری روشنفکران پرمدعای بورژوازی و مشروطه‌ی کدائیشان، بلکه برای قانونی میجنگید که با دشمنان آزادی و حاکمیت آنان سازش نداشت، بر دیوان سالاری روشنفکران بورژوا دهنه می زد و یاسد از منافع توده های مردم بود. اکنون نیز مردم ایران بر هبری طبقه‌ی کارگر تنها برای نیل به چنین قانون و حاکمیت این قانون است که مبارزه میکنند.

*** بیاد رفیق نیساری *****

۲۹ مرداد سال جاری مصادف با دهمین سال درگذشت رفیق هوشنگ نیساری، از اعضای سازمان نظامی حزب توده، بود. رفیق نیساری، که پرورده‌ی سازمان رزمنده هاوسیامك هایود، از افراد وفادار به پرولتاریا و مردم میهن ما و از جمله انقلابیون توده ای بود که با فرصت طلبان دستگاه رهبری حزب توده نرفت و چون ایشان به امر رهائیبخش توده‌ی ایرانی پشت نکرد. رفیق نیساری در پی کشف سازمان نظامی حزب توده پس از کودتای خائنانه‌ی ۲۸ مرداد، چون بسیاری از اعضای وفادار و انقلابی حزب اسیر قدرت اهریمن کودتا شد و برای مدت ۷ سال در سیاهچالهای محمد رضا شاه بسر برد. وی پس از رهائی از زندان بناچار دست به مهاجرت زد و در مدت زندگی کوتاهش در مهاجرت، در جبهه‌ی مخالفت با نارهبران حزب توده‌ی ایران، که چهار نعل از مجرای فرصت طلبی دیرین به گنداب رویزیونیسم خروشچفی تاخته بودند، قرار گرفت. رفیق نیساری بر اثر بیماری سختی بسن ۳۹ سالگی در ریاك درگذشت. باد او گرامی باد!

یکی از آخرین عکس های رفیق نیساری در بیمارستان

بین المللی باید — از زمان میباف و اعتبار و حقانیت میجست. آنان "فراموش" کرده اند که کمونیستهای ایران به حزب نه برای خود نمائی بوروکرات منشانه و افاده فروشی در مجامع بین المللی بلکه برای مبارزه بیرحمانه بر علیه دشمنان مردم ایران است که نیازمندند.

پس بی دلیل نیست در درون سازمان توفان که به چنین روش سیاسی و بینش ایدئولوژیکی زشت و بوروکراتیکی آلوده است، ما با یك عده جوانان از خود راضی و خیره سر، و مانند اینانی که خود را سبك سرانه "حزب" و "دوره‌ی نوین" قلمداد کرده اند، روبرو باشیم.

اینك عده ای محفل نشین و لغب برداز، که بی هیچ ریشه ای در جنبش کارگری و بشیوه‌ی هوچیان، معرکه ای از خود سازند، خود را "حزب" و "گردان پیشاهنگ" و "دوره‌ی نوین" بشمارند و با ادعایی دروغ به کسب اعتبار تلاش ورزند، چنانکه این جمع نامبرده کرده اند، در جنبش کمونیستی کشورهای گوناگون بسابقه نبوده است. این راه و رسم سیاسی، راه و رسم اپورتونیستی است و همیشه در میان روشنفکران ما جوانان از خود راضی و خیره سر پیدا میشوند که به چنین شیوه ها و کلاهبرداریهای اپورتونیستی در جنبش کمونیستی آلوده باشند.

مسئله‌ی سازماندادن حزب طبقه‌ی کارگر در میهن ما مسئله ایست جدی، مسئله ایست که با زندگی و سرنوشت طبقه‌ی کارگر ما و با زندگی و سرنوشت مردم ما و میهن ما، با تلاش و مبارزه‌ی سرسختانه‌ی صدها کمونیست در ایران سروکار دارد و نمیتوان با آن شوخی کرد، نمیتوان به یاوه و وسله‌ی بولهوسی و ارضای تمنیات خیره سرانه‌ی یك عده جوان کاهل و محفل باز فرصت جو و جاه طلب، که حتی هنوز نمیفهمند که حزب کمونیست حزب "دهقانان" ایران جز آنکه در ربا بر اقدام و دعاوی سبك سرانه‌ی این گروه شان بالا بماند، از دو آنها را به عنوان جمعی فرصت جو و کلاهبردار سیاسی، که بطور خود از چنین کمونیستی ایران رأی داده اند، معرفی کنند بر ایشان جاره ای بگزیند. قدمشان به منجلاب مبارك!

زنده باد حزب کمونیست کامبوج

چندی پیش ۱۷ امین سالگرد تأسیس حزب کمونیست کامبوج، حزب طبقه‌ی کارگر کامبوج، اعلام گشت. هم اکنون کامبوج دموکراتیك، پس از ۵ سال نبرد مسلحانه بر علیه حکومت دست نشانده‌ی لون نول و تجاوزکاران امریکائی و دو سال مبارزه پیچیده و سخت داخلی بر علیه عوامل مخفی دشمن و سازمانهای جاسوسی آنها و برای بهبود اوضاع آشفته‌ی اقتصاد کشور پس از پایان یافتن جنگ، استوار در راه تجدید ساختمان اقتصادی، پیشرفت ملی و سوسیالیسم گام برمیدارد.

حزب کمونیست کامبوج، که اکنون در رأس دولت دیکتاتوری پرولتاریای کامبوج راه ساختمان سوسیالیسم را در این کشور هموار میکند، در ۳۰ سپتامبر ۱۹۶۰ در شهر پنوم پن نخستین کنگره‌ی حزبی خود را تشکیل داد و با تحلیل از اوضاع کشور عقب مانده و وابسته‌ی کامبوج، وظایف انقلاب دموکراتیك و ملی را در برابر خود نهاد و بر راه مسالمت آمیز انقلاب که توسط رویزیونیستهای شوروی و دنباله روانشان تبلیغ میشد خط بطلان کشید. اوضاع کامبوج با کودتای ۱۸ مارس ۱۹۷۰ در اردوگاه لون نول تغییر ناگهانی بزرگی یافت و تمامی مردم کامبوج بسرعت بسمت انقلاب روی آورده و در اطراف جبهه متحد ملی کامبوج متحد شدند. این جبهه واحدی بود بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان کامبوج، که توسط حزب کمونیست کامبوج بوجود آمده و رشد یافته و هدایت میشد. در این شرایط، حزب کمونیست کامبوج توده های مردم را بسیج کرد تا در دهات و شهرها به قیام برخاسته قدرت سیاسی را بدست گیرند. حزب بموازات اینکار به ایجاد و انکشاف سریع نیروهای مسلح خلق دست زد. سازمان نظامی وابسته به حزب بتدریج از سطح جوخه و گروهان تا سطح لشگر، که در مراحل نهایی جنگ، به جنگ موضعی اقدام کرد ارتقاء یافت. حزب در عین تبدیل روستاها به مناطق پایگاهی، هم در شهرها و هم در روستاها به انواع مبارزات انقلابی دست زد و بویژه به سازماندادن مبارزه‌ی سیاسی قهرآمیز و مبارزه‌ی مسلحانه، با توجه باینکه مبارزه‌ی مسلحانه شکل عمده را تشکیل میداد، اهمیت ویژه داد. اساس مبارزه و فعالیت حزب بشکل غیرقانونی صورت میگرفت، ولی در عین حال هم مبارزه و فعالیت غیرقانونی و هم مبارزه و فعالیت قانونی دست زده می‌شد. شکل اصلی مبارزه‌ی مسلحانه در کامبوج، جنگ پارتیزانی بود که همراه با قیامهای خلق در دهات و شهرها جریان یافته و بواسطه و تشامل آنها در طی مدت کوتاهی، تا پایان سال ۱۹۷۰، ۷۵٪ سرزمین کامبوج آزاد گشت. سرانجام، جنگ رهائیبخش مردم کامبوج با فتح پنوم پن در ۱۷ آوریل ۱۹۷۵، به پیروزی نهائی خود رسید. تمام این پیروزی بزرگ بخاطر رهبری حزب کمونیست کامبوج و متحد شدن تمامی طبقات ملی و ملیتهای کامبوج تحت رهبری حزب بود. اکنون کامبوج مستقل و دموکراتیك تحت دولت پرولتری خود بر پایه‌ی نظام پوسیده‌ی نیمه فئودالی و نیمه مستعمراتی کهن راه انقلاب سوسیالیستی و ساختمان نظام نوین سوسیالیستی را پیش گرفته است و بینك در این مبارزه نیز پیروز خواهد شد.

حقیقت را بخوانید
و در میان مردم پخش کنید!
LTL
POBOX 1148
8200Aarhus, N.
Denmark.